



## شکل‌گیری ساخت‌واژه نمود و وجه در فارسی نو

روح‌الله مفیدی (دانشگاه بین‌المللی امام خمینی)

**چکیده:** مطالعه ابزارهای رمزگذاری مفاهیم دستوری، در یک چشم‌انداز در زمانی، الگوهای قابل تأملی از دستوری‌شدگی و تحول زبانی را نشان می‌دهد. این تحولات بسیار کند و تدریجی و، در عین حال، به شدت نظام‌مند و غایت‌مندند. پژوهش حاضر به مطالعه ابزارهای دو نظام دستوری نمود و وجه در زبان فارسی در یک بازه زمانی تقریباً هزار و هشتصد ساله (از اوایل ساسانی تا امروز) پرداخته است و نشان می‌دهد که هر تحول دستوری می‌تواند زنجیره جدیدی از تحولات مرتبط را ایجاد کند. تحلیل رفتن ساخت‌واژه غنی فارسی باستان، در روند گذار به دوره میانه و نیز در طول دوره میانه، نوعی واکنش جبران و جایگزین‌سازی را در نظام زبان برانگیخته است و این نظام فرایندی بسیار طولانی را برای شکل‌دهی دو ابزار ساخت‌واژی جدید آغاز کرده و به انجام رسانده است. محصول این فرایند دو پیشوند تصریفی «می» و «ب» در فارسی امروز است که اولی، با دو کارکرد نمودی و وجهی، در تقریباً تمام بافت‌های مرتبط اجباری شده است و دومی، با کارکرد وجهی، هنوز در حجمی از بافت‌ها اجباری نشده و همچنان در حال گسترش است. این مقاله به بررسی رفتارهای این دو تکواژ در سیر دستوری‌شدگی‌شان در دوره میانه و نو و همچنین نحوه رقابت آنها با سایر سازوکارهای موازی و رقیب در فارسی نو قدیم و گاه ایجاد ساخت‌های بینابین (باهم‌آبی تکواژهای دستوری) پرداخته است.

**کلیدواژه‌ها:** دستوری‌شدگی، ساخت‌واژه تصریفی، نظام نمود، نظام وجه، وجه‌نمایی، فارسی نو.

## ۱ درآمد

از دیدگاه نظری، دو مفهوم زمان و نمود — که مفاهیمی متعلق به سطح کل جمله را بیان می‌کنند — می‌توانند تحت فرایند دستوری‌شدگی قرار گیرند و با ابزارهای دستوری (مانند افعال کمکی، واژه‌بست‌ها و وندهای تصریفی) به صورت مقوله‌های دستوری رمزگذاری شوند؛ یا اینکه تحت چنین فرایندی قرار نگیرند و به کمک ابزارهای واژگانی (مانند معنای واژگانی افعال و قیدها)، پیکربندی نحوی یا بافت زبانی و موقعیتی نشان داده شوند. در واقع، هر یک از این دو مقوله می‌توانند مستقیماً رمزگذاری شوند یا اینکه به طور غیرمستقیم از طریق ابزارهای دیگری به مخاطب منتقل شوند. از سوی دیگر، وجه‌نمایی<sup>۱</sup> به طیفی از مفاهیم اطلاق می‌شود که به سطح کل گزاره جمله تعلق دارند و می‌توانند با ابزارهای واژگانی یا دستوری بازنمایی شوند (← بخش ۲). بازنمایی این مفاهیم با وندهای تصریفی، مقوله دستوری وجه‌نامیده می‌شود. از منظر در زمانی، روندهای تحول دستوری که در زبان‌ها در جریان‌اند ممکن است تغییراتی تدریجی در ابزارهای بیان هر یک از مقوله‌های زمان، نمود و وجه‌نمایی / وجه ایجاد کنند و هر تغییری در هر یک از این سه مقوله می‌تواند پیامدهایی نیز برای دو مقوله دیگر داشته باشد.

مقاله حاضر، نحوه رمزگذاری دو مقوله نمود و وجه‌نمایی / وجه را در ارتباط با یکدیگر و در ارتباط با مقوله زمان در یک بازه تقریباً هزار و هشتصد ساله از تاریخ زبان فارسی (از اوایل ساسانی تا دوره کنونی) مد نظر قرار می‌دهد و ابزارهای بیان این دو مقوله را در بازه مذکور دنبال می‌کند. هدف مقاله، بیش از هر چیز، نشان دادن این واقعیت است که تحولات دستوری در زبان‌ها اصولاً جهت‌دار، نظام‌مند و غایت‌مندند و در چهارچوب الگوهای عمومی تحول زبانی عمل می‌کنند. کاستی موجود در دستورهای فارسی میانه و نو عموماً این است که تنوع ساخت‌های نمود و وجه‌نمایی / وجه و ابزارهای مختلف بیان آنها را صرفاً فهرست کرده‌اند و مواردی که در این فهرست‌ها مطرح شده است پراکنده و ناهمگون به نظر می‌رسند. نگارنده تلاش کرده است، ضمن بررسی مجدد فهرست‌ها، برای تنوع‌های

دستوری در فارسی میانه و نو قدیم و برای وضعیت نهایی (فارسی امروز) توجیه نظری ارائه کند یا مسیریایی را برای رسیدن به تحلیل‌های نظری در پژوهش‌های آتی به دست دهد. در اینجا باید یادآور شد که یکی از اساسی‌ترین مشکلات پیش روی زبان‌شناسی تاریخی، کمبود داده‌ها و کمبود اطلاعات برای ترسیم دقیق اطلس‌های گونه‌گونی منطقه‌ای است. حاصل این کمبودها، ناگزیر، فرض وجود گونه آرمانی برای زبان‌های مورد نظر است. در این مقاله نیز، به‌ناچار، این فرض لحاظ شده است. داده‌های فارسی میانه عمدتاً از برونر (BRUNER 1977)، ابوالقاسمی (۱۳۷۵) و پیکره زبان‌های هندواروپایی دانشگاه گوتته فرانکفورت<sup>۱</sup> استخراج شده است و داده‌های فارسی نو عمدتاً برگرفته از احمدی گیوی (۱۳۸۰) و خانلری (۱۳۶۵) است.

در حوزه نمود، این پژوهش، با یک دید کلی و عمومی، به بنیادی‌ترین تقابل نمودی یعنی تقابل نمود کامل<sup>۲</sup> و ناکامل<sup>۳</sup> می‌پردازد و خوانش‌های مختلفی که در درون هر یک از این دو نمود امکان‌پذیر است (مانند عاداتی، مستمر<sup>۴</sup>، آغازی و تکمیلی) مورد بحث قرار نمی‌گیرد؛ همچنین تقابل‌های دیگری که معمولاً ذیل مبحث نمود مطرح می‌شوند (مانند تام<sup>۵</sup>/ غیرتام و گونه‌های رویداد<sup>۶</sup>) از دایره مباحث مقاله حاضر کنار گذاشته شده‌اند. در حوزه وجه نیز تعداد تفکیک‌ها (اخباری، امری، التزامی، تمنایی<sup>۷</sup>، نامحقق<sup>۸</sup> و ...) بستگی به رفتار داده‌های هر مقطع تاریخی و جایگاه آنها در سیر تحولات دارد (← بخش ۲).

ساختار مقاله از شش بخش تشکیل شده است: پس از درآمد، در بخش دورنمای نظری، کلیت دسته‌بندی‌های دو نظام نمود و وجه معرفی خواهد شد؛ در بخش‌های ۳ و ۴ به توصیف و تحلیل این دو نظام، به ترتیب در فارسی میانه و فارسی نو قدیم، پرداخته می‌شود؛ در بخش ۵ وضعیت نهایی این دو نظام در فارسی نو مد نظر قرار می‌گیرد؛ و بخش ۶ به جمع‌بندی مباحث مقاله و تحلیل‌های نظری مرتبط اختصاص دارد.

۱. قابل دسترسی در پایگاه <http://titus.uni-frankfurt.de/indexe.htm>

2. perfective  
6. event types

3. imperfective  
7. optative

4. progressive  
5. perfect  
8. irrealis

## ۲ دورنمای نظری

در منابع، تعاریف مختلفی برای نمود دستوری ارائه شده است. دو رویکرد عمده این است که چشم‌انداز یک موقعیت مبنای تعریف قرار گیرد یا اینکه مقید<sup>۱</sup> یا نامقید بودن موقعیت مبنای ایجاد تمایز و تفکیک باشد. در رویکرد اول، اگر سخنگو در گزارش خود از رویداد، کلیت آن را مد نظر قرار داده باشد (به رویداد به منزله یک کل تجزیه‌ناپذیر نگاه کرده باشد)، در بازنمایی دستوری آن رویداد، نمود کامل شکل می‌گیرد؛ و اگر سخنگو، گزارش خود را از درون موقعیت تنظیم کرده باشد (انگار که خودش در درون موقعیت قرار گرفته و، از نزدیک، شاهد شکل‌گیری جریانات است) رویداد به صورت نمود ناکامل بازنمایی می‌شود. این همان رویکرد کلاسیک کامری (۱۹۷۶) است که بر اساس تعریف هولت (۱۹۴۳) بنا شده است (COMRIE 1976: 3-5). رویکرد دوم که اسمیت (SMITH 1991) مطرح کرده این است که اگر سخنگو رویداد را به صورت مقید (یعنی دارای حد و حصر ابتدایی و انتهایی) و تکمیل‌شده ببیند، نمود دستوری کامل خواهد بود؛ و اگر رویداد به صورت نامقید (یعنی فاقد آغاز و پایان) و تکمیل‌نشده دیده شود، نمود ناکامل خواهیم داشت (→ ARCHE 2014: 715).

بحث دیگری که درباره نمود در اینجا باید مطرح کرد، رابطه آن با زمان دستوری است. معمولاً در زبان‌ها نمود کامل برای اشاره به زمان گذشته به کار می‌رود و در زمان حال کاربرد ندارد؛ زیرا، به لحاظ شناختی، گزارش کردن رویداد به صورت یک کلیت تکمیل‌شده فقط هنگامی امکان‌پذیر است که آن رویداد کاملاً در زمان گذشته قرار داشته باشد<sup>۲</sup> (ByBEE et al. 1994: 83; DAHL & VELUPILLAI 2013b). در نتیجه، برآیند دو تمایز زمان و نمود معمولاً یک نظام سه‌عضوی است (نمود کامل در زمان گذشته، نمود ناکامل در زمان گذشته، و نمود ناکامل در زمان حال) و تمایز نمود فقط در زمان گذشته مطرح است. دومین نکته در مورد رابطه زمان و نمود نیز این است که بین درجه پیچیدگی ساختوازی فعل (وجود ساخت‌واژه تصریفی برای فعل) و وجود تمایز زمان و نمود در زبان همبستگی مثبت وجود

1. bounded

۲. در زبان‌هایی که نمود ناکامل زمان حال دارند، یکی از کاربردهای آن اشاره به زمان آینده است (BYBEE et al. 1994: 83; DE HAAN 2011: 450-451).

دارد. در بسیاری از زبان‌ها، یا هر دو تمایز وجود دارد و به صورت ساخت‌واژه فعل تجلی می‌یابد یا هیچ‌کدام از این دو تمایز وجود ندارند (Dahl & Velupillai 2013a).

از سوی دیگر، زبان‌های مختلف ابزارهای متفاوتی برای رمزگذاری نمود به کار می‌برند. یک امکان در زبان‌ها این است که مقوله‌های واژگانی مانند فعل یا قیدها وظیفه بیان مفهوم نمود را بر عهده گیرند. در این صورت باید از فقدان رمزگذاری دستوری برای نمود سخن گفت. امکان دیگری که در زبان‌ها وجود دارد این است که مقوله‌هایی دستوری مانند فعل کمکی، واژه‌بست یا وند این وظیفه را بر عهده گیرند. در فرایند شکل‌گیری چنین ابزارهایی، به تدریج، حضور مقوله دستوری در بافت مورد نظر اجباری می‌شود و حضور نداشتن آن به نادرستی شدن ساخت می‌انجامد (برای مطالعه در مورد فرایند شکل‌گیری ابزارهای دستوری زمان و نمود ← Bybee & Dahl 1989).

دومین مبحث اصلی در این بخش وجه‌نمایی و وجه است. در تعاریف نظری وجه‌نمایی تقریباً مفهوم واحدی مد نظر است: باورها و نگرش‌های ذهنی سخنگو که به درجات مختلفی تحت دستوری‌شدگی قرار می‌گیرند. این باورها اصولاً واقعیت‌هایی موازی و قابل جایگزین شدن به جای یکدیگرند که به واسطه یک مرجع (سخنگو) مطرح می‌شوند و این مرجع مسئولیت ارزیابی آنها را بر عهده دارد. مفاهیمی مانند اجبار، لزوم (لازم بودن)، احتمال، اجازه، اراده و توانایی، ذیل این مبحث قرار می‌گیرند (Bybee et al. 1994: 176; Timberlake 2007: 315; Saeed 2009: 138; De Haan 2011: 452). دو مسیر عمده برای رمزگذاری مفاهیم وجه‌نمایی وجود دارد: نظام‌های وجه‌نمایی و وجه. نظام‌های وجه‌نمایی مشتمل اند بر ابزارهایی چون افعال کمکی وجه‌نما (مانند بایستن، شدن، توانستن)، افعال واژگانی وجه‌نما (مانند hope و wish در انگلیسی؛ ترسیدن، خواستن در فارسی)، قیده‌های وجه‌نما (مانند مطمئناً، قطعاً، احتمالاً، شاید)، صفات وجه‌نما در ساختار فعل مرکب (مانند مجبور بودن/ شدن، لازم بودن) یا به صورت نسبی (مانند آدم مطمئن، پذیرش قطعی)، و اسم‌های وجه‌نما در ساختار فعل مرکب (مانند احتمال داشتن، احتیاج داشتن) (← پالمر ۲۰۰۱؛ طالقانی ۲۰۰۸؛ توانگر و عموزاده ۲۰۰۹؛ اخلاقی ۱۳۸۶؛ ایلخانی‌پور ۱۳۹۳؛ Palmer 2001; Taleghani 2008; Tavangar & Amouzadeh).

مسیر دوم برای رمزگذاری مفاهیم وجه‌نمایی در زبان‌ها شکل‌گیری ساخت‌واژه تصریفی وجه است که صورت منجمد و بلورشده وجه‌نمایی است (Timberlake 2007: 326). شکل‌گیری ابزار ساخت‌واژی در زبان، در واقع، به منزله بیشترین فاصله گرفتن از معنای گزاره‌ای و قلمرو شرایط صدق و بیشترین درجه دستوری‌شدگی برای رمزگذاری مفاهیم وجه‌نمایی است (Lyons 1995: 327) → و ابزار حاصل، مانند همه عناصر تصریفی، به یک مقوله اجباری در دستور آن زبان تبدیل می‌شود (De Haan 2011: 454).

باید اشاره کرد که وجه‌نمایی/ وجه نیز، همانند نمود، با مقوله زمان تعامل دارد. یکی از ابعاد این تعامل، قرابت زمان آینده و وجه التزامی/ نامحقق است که این قرابت در بعضی زبان‌ها تظاهر دستوری پیدا می‌کند. تبیین این پدیده آن است که رویدادهای آینده هنوز رخ نداده‌اند و سخنگو قاعدتاً نمی‌تواند از واقع شدن یا نشدن آنها مطمئن باشد؛ بنابراین، زمان آینده مفهوم وجهی نامحقق و غیرقطعی نیز دارد (De Haan 2011: 459-460; Timberlake 2007: 43-48; Comrie 1985: 103-112; Bybee et al. 1994: 243-280; Bybee 1985: 306). یکی از مصادیق تظاهر دستوری این قرابت، کاربرد نشانه تصریفی التزامی برای فعل زمان آینده است (بخش‌های ۱-۲-۳، ۲-۳-۵ و ۴-۲-۴). دیگر مصداق این تظاهر نیز شکل‌گیری افعال کمکی زمان آینده از منشأ افعال وجه‌نماست (مانند will در انگلیسی و خواستن در فارسی).

### ۳ رفتارهای دستوری فارسی میانه

#### ۳-۱ نظام نمود

این بخش از سه زیربخش تشکیل شده که ترتیب آنها نیز معنادار است و یادآور تقدم و تأخر تاریخی هر سازوکار است. در بخش ۳-۱-۱ نشان داده می‌شود که فعل‌های فارسی میانه می‌توانند فاقد هرگونه رمزگذاری دستوری مستقیم برای مقوله نمود باشند و نمود جمله صرفاً به طور غیرمستقیم، از طریق زمان دستوری یا نمود واژگانی<sup>۱</sup> مشخص شود؛ یا اینکه

۱. lexical aspect؛ همان ساخت رویداد است که ویژگی‌هایی چون ایستایی/ پویایی رویداد، وجود نقطه پایان طبیعی برای رویداد، و لحظه‌ای/ تداومی بودن رویداد را در تعامل معنای واژگانی فعل با معنای موضوعات درونی و بیرونی و نیز عناصر نقشی جمله (مانند زمان و نمود و وجه) بررسی می‌کند (← مفیدی ۱۳۹۰ الف، ب).

ابزارهای واژگانی خصوصاً قیدها خوانش نمودی جمله را تعیین کنند. در بخش‌های ۳-۱-۳ و ۳-۱-۳ نیز دو تکواژ دستوری از جنس واژه‌بست یا پیشوند تصریفی معرفی می‌شوند که فرایند دستوری‌شدگی آنها در همین دورهٔ میانه و حتی شاید در اواخر آن رخ داده است و، در هر حال، هر دو عنصر کاملاً جدیدتر و متأخرتر از سازوکار فقدان رمزگذاری دستوری‌اند.

### ۳-۱-۱ بدون رمزگذاری دستوری

داده‌های (۱) را به عنوان شواهدی برای نمود کامل و داده‌های (۲) و (۳) را برای نمود ناکامل در نظر بگیرید<sup>۱</sup>:

#### 1. a) ka-šān zanišn pad ān ēwēnag dīd, abd sahistpursīd ...

چون ایشان زنش (تیراندازی) به آیین دیدند، متعجب شدند و پرسیدند...

(BRUNER 1977: 220؛ ۴۵۸؛ ۱۳۷۶: برونر)

#### b) ... hammis dibirān kē-šān nibištēnd dā hamāg ispurra frazaft.

... علاوه بر دبیرانی که آنها را نوشتند تا کاملاً پایان یافت.

(BRUNER 1977: 221؛ ۴۶۰؛ ۱۳۷۶: برونر)

#### 2. a) u-šān pašt, paymān ud rāstīh ud ēwēn nēst, ud zēnhār nē dārēnd, ud pad pašt kunēnd abar nē ēstēnd.

ایشان را عهد، پیمان و راستی و آیین نیست و زینهار ندارند و به عهدی که کنند، نایستند

(به عهدی که ببنند، پایدار نیستند). (راشد محصل ۱۳۷۰: ۵ و ۵۶)

#### b) hān hamēw yazd ud xwar ud māh az āz ud hāmkišwarpāk kunēnd.

آن را همیشه ایزدان و خورشید و ماه، از آز و جهان، پاک (تطهیر) می‌کنند.

(BRUNER 1977: 166؛ ۳۵۸؛ ۱۳۷۶: برونر)

#### c) hamwār pad drayā-bār nišīnēd.

همواره بر دریابار (ساحل) می‌نشیند. (تیتوس: مینوی خرد، بخش ۶۲، جمله ۳۳)

#### 3. a) paywastag \*hamē pad šab ... ān kanīzag pad nihan ō nazdik ardaxšīr šud.

پیوسته همی به شب... آن کنیزک به نهران به نزد اردشیر می‌رفت.

(تیتوس: کارنامهٔ اردشیر بابکان، فصل ۳، جمله ۳)

۱. داده‌های برونر (BRUNER 1977) همگی به صورت حرف‌نویسی ارائه شده‌اند. در مقالهٔ حاضر، در نقل داده‌ها از سعید عریان، گاهی در آوانویسی و ترجمه‌ها تغییراتی داده شده است (← برونر ۱۳۷۶).

b) hamwār ka-š kustag-ēw xub kard, did-iz kustag ō abāzsārīh ud aburdframānīh ēstād.

همواره تا خطه‌ای را خوب می‌کرد (سامان می‌داد)، دوباره خطه‌ای به سرکشی و نافرمان‌برداری می‌ایستاد. (تیتوس: کارنامه اردشیر بابکان، فصل ۱۵، جمله ۲۲)

c) hamwār abāg gōspandān būd.

همواره با گوسفندان بود. (تیتوس: کارنامه اردشیر بابکان، فصل ۱، جمله ۶)

در جمله (1.a) سه فعل *dīd*، *sahist* («به نظر رسید») و *pursīd* هر سه دارای زمان گذشته هستند و همین اطلاعات ساخت نحوی را از افزودن نشانه دیگری برای رمزگذاری نمود کامل بی‌نیاز می‌کند. در جمله (1.b) قید تکمیل *ispurr* نیز در خدمت تقویت رمزگذاری نمود کامل قرار گرفته است.

در مقابل، داده‌های (۲) و (۳) ناکامل بودن نمود جمله را، به ترتیب، در زمان حال و گذشته نشان می‌دهند. در جمله (2.a) چهار فعل زمان حال آمده است که هیچ‌کدام نشانه‌ای دستوری برای نمود ندارند. در جمله‌های (2.b) و (2.c) نیز همین وضعیت دیده می‌شود، با این تفاوت که، به ترتیب، قیده‌های عادت *hamēw* و *hamwār* در خدمت تقویت معنای نمود ناکامل اند. در جمله (3.a) قید حالت *paywastag* و صورت احتمالی *hamē* (با ستاره نشانه بازسازی) به روشنی نشان می‌دهند که فعل *šud* (که فاقد نشانه دستوری نمود است) خوانش نمود ناکامل دارد. در جمله (3.b) نیز قید عادت *hamwār* دارای همین کارکرد است و تکرار شدن رویداد را رمزگذاری می‌کند. از سوی دیگر، همین قید در جمله (3.c) در خدمت تقویت بازه زمانی نامحدودی است که نمود واژگانی ایستای فعل رمزگذاری می‌کند (برای بحث درباره تعامل نمود دستوری با نمود واژگانی — مفیدی ۱۳۹۰ الف: فصل ۲).

### ۳-۱-۲ نکواژ دستوری *hamē(w)*

این عنصر در فارسی میانه در دو دسته از جایگاه‌های ساختاری می‌تواند ظاهر شود: (۱) در جایگاه‌های قیدی که از ابتدای جمله تا مجاورت گروه فعلی می‌تواند باشد؛ (۲) در جایگاه‌های مجاور فعل که به واژه‌بست‌های فعلی و پیشوندهای فعل اختصاص دارد. بر این اساس، می‌توان دو هویت مجزای واژگانی و دستوری برای آن در نظر گرفت (هرچند از لحاظ معنایی،



این دو هویت کاملاً به یکدیگر نزدیک‌اند: (۱) قید استمرار یا عادت؛ (۲) واژه‌بست یا پیشوند نمود ناکامل. بر اساس الگوهای دستوری‌شدگی در زبان‌ها، قاعدتاً هویت اول قدیمی‌تر از هویت دوم است و، به بیان ساده‌تر، این عنصر ابتدا قید بوده و سپس طی تحول تاریخی خود، هم‌زمان با حفظ کاربرد اول، به فعل جمله نزدیک‌تر شده و به عنوان نشانه نمود بازتحلیل شده است. نقطه‌نهایی این روند حذف تدریجی کاربرد اول از نظام زبان و ابقای انحصاری کاربرد دوم است که در رفتار فارسی امروز دیده می‌شود (← بخش ۵).

درباره‌ی زمان آغاز فرایند دستوری‌شدگی مذکور، به‌دقت نمی‌توان اظهار نظر کرد. برونر معتقد است که کاربرد این عنصر به عنوان ادات استمرار<sup>۱</sup> در قرن سوم میلادی (اوایل دوره‌ی ساسانی که تقریباً اواسط دوره‌ی میانه برای زبان‌های ایرانی به شمار می‌رود) از قبل وجود داشته و این عنصر، در کنار کاربرد قیدی خود، اغلب در خدمت بیان نمود استمراری بوده است (BRUNER 1977: 162, 167). قدیمی‌ترین شواهدی که برونر به آنها استناد کرده مثال‌های متعددی است که در کتیبه‌ی کَرَدیر (کرتیر) در سرمشهد (جنوب کازرون) آمده و در حدود سال ۲۹۰ میلادی نوشته شده است. در مثال‌های نقل‌شده در برونر، این تکواژ در مجاورت فعل جمله تولید شده، ولی قرینه‌ی ساختاری‌ای که بر اساس آن بتوان تولید تکواژ در مجاورت گروه فعلی را منتفی دانست، وجود ندارد (برای مثال، اگر مفعول مستقیم در جایگاه قبل از *hamē* بود، می‌توانست قرینه‌ی ساختاری خوبی برای تأیید ادعای برونر باشد). زوندرمان (۱۹۸۹) نیز در مورد نقطه‌ی آغاز فرایند دستوری‌شدگی مورد بحث اظهار نظر دقیقی نکرده است: «توصیف عبارات فعلی با پیشوندهای فعلی در فارسی میانه نقش چندان مهمی ایفا نمی‌کند. جداسازی چنین پیشوندهایی از قیدها هنوز قطعی نیست. این پیشوندها دارای نوعی استقلال نحوی و معنایی هستند» (راهنمای زبان‌های ایرانی، ۱۳۸۲: ۲۴۳). در مقابل، آموزگار و تفضلی (۱۳۷۳: ۷۳) معتقدند که این کلمه «در متن‌های متأخر پهلوی تحت تأثیر فارسی برای بیان استمرار به کار می‌رود». نغزگوی کهن (۱۳۸۷ و ۱۳۸۹) نیز در توصیف نظری خوبی که از فرایند دستوری‌شدگی مورد

۱. durative particle: توصیف برونر از این عنصر به عنوان ادات پیش‌فعلی با تعریف و ویژگی‌های واژه‌بست، سازگار است.

بحث در فارسی نو به دست داده است، هیچ اشاره‌ای به سابقه این فرایند در فارسی میانه نکرده و به نقل قولی عمومی از علی‌اشرف صادقی بسنده کرده که شروع روند تحلیلی شدن زبان فارسی را از دوره میانه ذکر می‌کند<sup>۱</sup> (← صادقی ۱۳۵۷: ۳، ۷). نغزگوی کهن (۱۳۸۷: ۱۵) معتقد است که «بعد از ظهور اسلام و طی قرون اولیه هجری، به تدریج این جزء ماهیت مستقل خود را از دست داده، به صورت پیشوند فعلی و جزئی از فعل به کار رفته است» و در مقاله‌ای نیز به تفصیل در مورد رفتار واژه‌بستی این تکواژ (دارا بودن «بعضی از مشخصه‌های واژه‌بست‌ها») در دوران متقدم فارسی جدید (قرون اولیه هجری) توضیح داده است (همو ۱۳۸۹).

با این حال، حتی با فرض متأخر بودن این کاربرد، در مجموع، بر اساس داده‌هایی که از فارسی میانه به دست ما رسیده است، می‌توان از وجود هویت دستوری برای *hamē(w)* در این گونه زبانی دفاع کرد. داده‌های (۴) طوری انتخاب شده‌اند که قرینه‌ای ساختاری برای اثبات هویت واژه‌بستی / پیشوندی و رد کردن هویت قیدی (با ظهور تصادفی در کنار فعل) وجود داشته باشد:

4. a) *čē hamē wēnēd pad čiš ī haftān ud dawāzdahān?*

چه همی بینید به چیز (درباره) هفتان (هفت ستاره) و دوازدهان (دوازده برج)؟

(برونر ۱۳۷۶: ۳۶۰؛ Bruner 1977: 168)

b) *xrafstar ... pāy-ē ī dašn ī ōy nē hamē jūd.*

خرفستر (حیوان موذی) ... پای راست او را نمی‌جوید.

(تیتوس: ارداویراف‌نامه، فصل ۳۲، سطر ۱۷-۱۸)

c) *zīwišn xwāstan rāy pad gēhān hamē raft hēm.*

زندگی خواستن را (برای جست‌وجوی زندگی) گرد جهان همی رفتم.

(برونر ۱۳۷۶: ۳۶۲؛ Bruner 1977: 168)

در جمله (4.a) تکواژ *hamē* بعد از مفعول مستقیم و در جایگاهی بلافاصله قبل از فعل

۱. قاعداً روند تبدیل قید به واژه‌بست و پیشوند، چیزی از جنس ایجاد پیوند و ترکیب بیشتر است و خلاف جهت تحلیلی شدن عمل می‌کند. در مقاله نغزگوی کهن نیز ظاهراً نقل این قول از صادقی معطوف به سایر نمونه‌های دستوری شدگی است که در مقاله بررسی شده است.

زمان حال آمده است و قاعدتاً در خدمت بیان نمود ناکامل قرار دارد. در (4.b) این عنصر بعد از تکواژ نفی که ظاهراً رفتار واژه‌بستی دارد (← توصیف ویژگی‌های این تکواژ در فارسی نو قدیم، در نغزگوی کهن ۱۳۸۹) ظاهر شده و به فعل زمان گذشته خوانش ناکامل (در اینجا از نوع مستمر) داده است. مجموعه فعل و دو تکواژ همراهش، در تقابل با فعل زمان گذشته، با خوانش نمود کامل قرار می‌گیرد. در جمله (4.c) نیز *hamē* بعد از مفعول غیرمستقیم و گروه حرف اضافه مکان/مسیر آمده و، به استناد بافت زبانی و گفتمان متن (روایت مشاهدات «ارداویراف»)، به فعل گذشته خوانش ناکامل (در اینجا از نوع عادی) داده است (در تقابل با خوانش کامل).

### ۳-۱-۳ تکواژ دستوری *be / bē*

سازوکار دستوری دیگری که در ادامه مباحث قبلی باید به آن پرداخت بحث مناقشه‌برانگیز تکواژی است که به صورت حداقل دو تکواژگونه *bē* و *be* (صرف نظر از سایر تنوعات تکواژگونه‌ای آن) در جایگاهی قبل از فعل زمان گذشته (چسبیده به فعل یا پیش از سایر تکواژهای دستوری فعل) ظاهر می‌شود و ظاهراً نشانه نمود کامل است. این تحلیل و مخالفت با آن، سابقه‌ای طولانی در نوشتگان دارد. در واقع، اغلب دستورنویسان فارسی میانه و نو به مخالفت با چنین تحلیلی از تکواژ مورد بحث برخاسته‌اند و تحلیل‌های جایگزینی در آثارشان برای آن ارائه داده‌اند. برونر، ضمن اشاره در پاورقی به طرح فرضیه کاربرد نشانه نمود کامل برای *be* در راستارگویا (۱۹۶۶)<sup>۱</sup>، اشکالات این فرضیه را مطرح می‌کند و سپس احتمال ایفای متأخر چنین نقشی به صورت ثانویه و پراکنده را امکان‌پذیر می‌شمارد:

پرداختن به این نظریه که ادات *be* در متون پهلوی نقش مقابل *hamē* را بر عهده دارد، وسوسه‌کننده است. اگر *hamē* بر نمود فعل تأثیر می‌گذارد و تداوم را نشان می‌دهد، و اگر

۱. راستارگویا معتقد است که «*bē* بر سر فعل، معنای اتمام عمل، [و] انجام شدن حتمی آن را می‌رساند. [و] تقریباً با کلیه صورت‌های فعل می‌تواند ترکیب شود» (راستارگویا ۱۳۷۹: ۱۳۲).

این دو هم‌زمان یا همراه با عنصر پیش‌فعلی<sup>۱</sup> دیگری ظاهر نمی‌شوند، چرا نباید گفت که *be* نیز بر نمود فعل اثر می‌گذارد و نمود کامل یا کنش لحظه‌ای را نشان می‌دهد؟ این نظریه دو ایراد عمده دارد: (۱) هیچ شاهدهی در فارسی میانه مبنی بر شکل‌گیری هم‌زمان و متقابل این دو ادات وجود ندارد. *be* از یک عنصر پیش‌فعلی به وجود آمد؛ این عنصر، محیط جدیدی کسب نکرد و صرفاً وقوعش در محیط قبلی تعمیم یافت... استفاده منظم از *hamē(w)* به عنوان ادات می‌تواند دیرتر از *be* بوده باشد...؛ (۲) در متون پهلوی، توصیف یکنواختی از نمود را نمی‌توان به *be* نسبت داد...، با این حال، ممکن است پس از آنکه استفاده از *hamē* آن‌قدر متداول شد که این دو بتوانند در تقابل با یکدیگر قرار گیرند، نقش نمودی به صورت ثانویه و پراکنده به *be* واگذار شده باشد. انتقال متأخر شفاهی و کتبی متون پهلوی نیز وضعیت را پیچیده‌تر کرده است. الگوهای وقوع *be* و *hamē* می‌تواند تحت تأثیر نقش‌های متمیز این دو تکواژ در فارسی نو هم قرار گرفته باشد (BRUNER 1977: 161-162).

تحلیل جایگزینی که برونر برای *be* ارائه می‌دهد، مبتنی بر سابقه تاریخی آن است. وی به سه کارکرد ادات پیش‌فعلی، قید/پیش‌فعل، و حرف ربط همپایه اشاره می‌کند و احتمالات تحول معنایی و آوایی و نیز انشعاب و ادغام آنها را در نظر می‌گیرد (Ibid: 157-158). قدیمی‌ترین شواهدی که برونر ارائه کرده، از کتیبه حاجی‌آباد (قرن سوم میلادی) و کتیبه پایکولی (اواخر قرن سوم یا ابتدای چهارم) است که ظاهراً این عنصر رفتاری شبیه به قید یا پیشوند اشتقاقی دارد و در جایگاهی بلافاصله قبل از فعل *abgandan* («افکندن») آمده است (Ibid: 158-159؛ برای آوانویسی ← برونر ۱۳۷۶: ۳۴۴). از دید وی، در اواخر دوره ساسانی، کاربرد این عنصر گسترش یافته و ظاهراً در برخی متون، کارکرد بیان تأکید و جذب تکیه قلمرو فعل به خود (تکیه‌دار شدن *be* / *bē*) را هم کسب کرده است؛ و با گسترش بیشتر کاربرد آن، کارکرد تأکید نیز کاهش یافته و صرفاً به یک جایگزین اختیاری (در غیاب *hamē* و سایر پیشوندهای فعل) تبدیل شده است. زوندرومان (۱۹۸۹) با استناد به لازار (۱۹۷۵) معنی اولیه *bē* را «به، بیرون» می‌داند و معتقد است آثار متأخر زبانی، نشان‌دهنده تأثیرهای فارسی است (راهنمای زبان‌های ایرانی، ۱۳۸۲: ۲۴۳؛ همچنین ← توصیف عمومی او از پیشوندهای فعلی در

۱. ظاهراً برونر اصطلاح *preverb* (پیش‌فعل) را در معنای «پیشوند فعلی» به کار برده است.

بخش ۳-۲-۲ از مقاله حاضر). آموزگار و تفضلی (۱۳۷۳: ۷۳) نیز معتقدند «کلمه *bē* در اصل به معنی «بیرون» (قید) است، اما در متون متأخر پهلوی، تحت تأثیر فارسی، به صورت ادات به کار می‌رود». ابوالقاسمی (۱۳۷۵: ۱۷۸) نیز معتقد است که *ba* و *bē* «که در اصل برای تأکید بوده‌اند، بدون اینکه هیچ تغییری در معنی فعل پدید آورند، پیش از فعل آورده می‌شوند». راستارگویا نیز، در کنار قائل شدن به کارکرد نشانه نمود کامل برای *be*، به کارکرد واژگانی این عنصر هم اشاره کرده، ولی داده‌هایی برای آن ارائه کرده که اصولاً در بخش ۳-۲-۵ از مقاله حاضر، قابل بحث‌اند (نشانه وجه): «این پیشوند با افعالی که معنی 'دور کردن و جدا کردن' را می‌رسانند، به کار می‌رود و معنی دقیق‌تری می‌بخشد» (راستارگویا ۱۳۷۹: ۱۳۳). در راستای همین دیدگاه‌ها، دستورنویسان فارسی نو نیز که دنباله منطقی رفتارهای این عنصر در سده‌های بعدی را بررسی کرده‌اند، اصولاً گرایش داشته‌اند که یکی از دو تحلیل «پیشوند اشتقاقی» یا «بیانگر تأکید» را بپذیرند (بخش ۴-۱-۳).

در مقام جمع‌بندی، شاید بتوان سیر تحول را چنین دنبال کرد که عنصر مورد بحث، هم‌زمان با کارکرد قیدی (با قابلیت رمزگذاری جهت وقوع رویداد)، احتمالاً به دلیل نزدیک بودن به جایگاه فعل (با توجه به معنای این قید)، تحت فرایند دستوری‌شدگی و بازتحلیل به عنوان پیشوند اشتقاقی فعل قرار گرفته است. برای نمونه، چنین اتفاقی در مجاورت فعل‌های *abgandan* («افکندن»)، *burdan* («بردن»)، *āmadan* («آمدن»)، *nišastān* («نشستن»)، *oftādan* («افتادن») و *šudan* («رفتن») برای عنصر مورد بحث رخ داده است (BRUNER 1977: 160-161 →). در چنین مواردی می‌توان همچنان از یک تکواژ واژگانی — نه دستوری — سخن گفت. در ادامه این سیر تحول، احتمالاً کاربرد این پیشوند گسترش یافته و افعال بیشتری با آن ترکیب شده‌اند. این اتفاق زمینه را برای خالی‌تر شدن پیشوند از معنای واژگانی‌اش و دستوری‌شدگی بیشتر فراهم کرده است. نسل دستوری‌ترشده این پیشوند قاعدتاً یک پیشوند تصریفی است<sup>۱</sup>. سه نقش دستوری برای این هویت جدید می‌توان مطرح کرد: ۱) تأکید بر انجام فعل، که نگارنده اصولاً تردید دارد چنین نقشی کسب شده باشد، چرا که تأکید نیازمند انگیزه گفتمانی است و چنین انگیزه‌ای را

۱. در این مقاله، تمهیداً کم و بیش از ورود به بحث رفتار واژه‌بستی تکواژهای مورد بحث در دوره‌های گذار خودداری شده است.

نمی‌توان در جملات حاوی طیف قابل ملاحظه‌ای از فعل‌هایی که در دوره میانه با این پیشوند به کار رفته‌اند و طیف وسیع‌تری از همین افعال در دوره نو نشان داد؛ (۲) نشانه نمود کامل در تقابل با *hamē* («همی/می» در فارسی نو) که موضوع بخش حاضر است؛ (۳) نشانه وجه التزامی یا به طور کلی وجه غیراخباری (شامل التزامی و امری و تمنایی) همچنان در تقابل با *hamē* (همی/می) که موضوع بخش ۳-۲-۵ است.

داده‌هایی در دفاع از وجود نقش دستوری دوم در فارسی میانه در (۵) آمده است. با این حال، به احتمال بسیار قوی (به استناد گزارش‌ها و توصیفات دستورنویسان فارسی میانه)، چنین رفتارهایی در دوره میانه کاملاً متأخر است و حجم زیادی از دستوری‌شدگی پیش‌گفته در دوره نو و در بستر فارسی نو رخ داده و متون فارسی میانه‌ای را هم که در این دوره تولید یا نسخه‌برداری شده‌اند، تحت تأثیر قرار داده است. استدلال قدرتمندی که در دفاع از اکتساب نهایی نقش دستوری نشانه نمود کامل در زبان فارسی (خواه در دوره میانه، خواه نو) می‌توان ارائه کرد حجم وسیع زبان‌ها و گویش‌های ایرانی است که هم‌اکنون از این تکواژ یا گونه‌های آوایی دیگری از آن یا همتا و معادلی برای آن دقیقاً در همین نقش دستوری استفاده می‌کنند (← ارجاعات بخش ۴-۱-۳).

5. a) anāfrazaftag pad jāy ba mānd.

ناتمام بر جای بماند. (برونر ۱۳۷۶: ۳۴۶؛ BRUNER 1977: 159)

b) dā ka hān kanīg az zārīg ba murd.

تا آن دوشیزه از زاری بمرد. (همان‌جا)

c) frawardag be āwišt ... frawardag be padīrift.

نامه را مهر بکرد ... نامه را بپذیرفت. (برونر ۱۳۷۶: ۳۵۵؛ BRUNER 1977: 165)

d) az frazandān [ī]ēraǰ bē kanīg-ē ēnyā kas bē nē mānd.

از فرزندان ایرج به جز دوشیزه‌ای کس بنماند. (تیتوس: ابدی و سهیگی سیستان، جمله ۶)

داده‌های (5.a) و (5.b) — با تکواژگونه *ba* — از متون مانوی نقل شده‌اند. برونر در تحلیل اولیه خود اشتباهاً نمود دستوری و واژگانی را خلط کرده و نمود جمله اول را تداومی دانسته (در تقابل با نمود تکمیلی جمله دوم) و، بر این اساس، ادعا کرده که باهم‌آیی *ba*، با دو نمود

تداومی و تکمیلی، نشانهٔ عدم تأثیر آن بر مقولهٔ نمود است (BRUNER 1977: 159). با این حال، خود او در اظهار نظر بعدی در مورد همین دو جمله گفته است که در اینجا تکواژ مورد بحث نمود فعلی را تقویت می‌کند (Ibid: 160). اگر بپذیریم که، صرف نظر از نمود واژگانی متفاوت این دو فعل، زمان گذشته تأثیر قطعی بر نمود دستوری داشته و به هر دو جمله خوانش نمود کامل داده است، آن‌گاه چاره‌ای جز پذیرفتن این فرضیه نخواهد بود که نشانهٔ نمود کامل ظهور اختیاری دارد. به بیان دیگر، نظام دستور زبان می‌توانست از سازوکار فقدان رمزگذاری دستوری نمود استفاده کند، ولی در اینجا از سازوکار نشانهٔ آشکار نمود استفاده کرده است. از سوی دیگر، دو تحلیل «پیشوند اشتقاقی» و «پیشوند تأکید» نیز از دید نگارنده منتفی است و برونر هم در مورد این دو جمله چنین ادعایی نکرده است. در واقع، قرینهٔ ساختاری مستقلی برای ردّ این دو تحلیل و اثبات هویت دستوری نشانهٔ نمود وجود ندارد و صرفاً می‌توان، در کنار قول دستورنویسان، به متنوع بودن افعال برای ردّ هویت واژگانی (پیشوند اشتقاقی) استناد کرد و به نبود انگیزهٔ گفتمانی برای ردّ کارکرد تأکیدی. در مورد داده‌های (5.c) و (5.d) نیز همین زنجیرهٔ استدلال قابل ارائه است. تحلیل نگارنده برای تقدم  $b\bar{e}$  بر  $n\bar{e}$  در آخرین جمله این است که  $n\bar{e}$  تکواژ دستوری قدیمی‌تری است و در مقطع متقدم‌تری به قلمرو فعل نزدیک شده و جایگاه خود را در کنار فعل تثبیت کرده است. در نتیجه،  $b\bar{e}$ ، به عنوان یک تازه‌وارد در قلمرو فعل، جایگاه دورتری را نسبت به فعل اشغال کرده است (این آرایش در اینجا تصادفی نیست، بلکه الگوی جایگاه این دو تکواژ است. ← راستارگویوا ۱۳۷۹: ۱۳۳؛ ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۸۸-۱۸۹).

### ۲-۳ نظام وجه

در فارسی باستان، دو مجموعه از صیغگان مطابقت فاعل وجود دارد که در دستورهای این زبان، شناسه‌های اولیه و ثانویه نامیده می‌شوند. در این زبان، تمایزهای وجه با افزودن یکی از این دو مجموعهٔ صیغگان به مادهٔ فعل (مجموع ریشهٔ واژگانی فعل و تکواژ زمان) بیان می‌شود و در بعضی از وجه‌ها تکواژ خاص آن وجه نیز قبل از صیغگان می‌آید (← ابوالقاسمی

۱۳۷۵: ۱۴۵-۱۴۶، ۱۵۳-۱۵۶؛ 74، 88-90 (KENT 1953). در فارسی میانه نیز قدیمی‌ترین سازوکار برای بیان تمایز وجه، استفاده از دو صیغگان متفاوت برای وجه اخباری و التزامی است که بازمانده همتایان خود در فارسی باستان‌اند و دربرگیرنده تحولاتی آوایی و نیز بازتحلیل بخشی از تکواژ خاص آن وجه — که قبل از صیغگان می‌آمد — هستند (← ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۷۰-۱۷۱). این سازوکار و کاربردهای بسط‌یافته هر صیغگان در بخش ۳-۲-۱ معرفی شده است. همچنین پسوندی تصریفی در فارسی میانه فعال است که وجه تمنایی و مفاهیم مرتبط با آن را رمزگذاری می‌کند (پسوند  $\bar{e}(h)$ ). این تکواژ دستوری که بازمانده زنجیره «تکواژ زمان + تکواژ وجه تمنایی + شناسه سوم شخص مفرد برای تمنایی» در فارسی باستان است (← همان: ۱۷۱) در بخش ۳-۲-۲ معرفی خواهد شد. در ادامه، در ۳-۲-۳ از سازوکار ظهور دو تکواژ  $h\bar{e}b$  و  $\bar{e}(w)$  به صورت ادات (احتمالاً واژه‌بست) در مجاورت فعل (قبل از آن) برای پوشش دادن وجه تمنایی و مفاهیم مرتبط سخن خواهیم گفت. این دو تکواژ می‌توانند با فعل دارای پسوند تصریفی  $\bar{e}(h)$  (موضوع بخش ۳-۲-۲) نیز همراه شوند. از سوی دیگر، به موازات سازوکارهای فوق، باید به فرایند دستوری خنثی شدن تقابل صیغگان وجه اخباری و التزامی اشاره کرد. این فرایند قاعدتاً جدیدتر از سازوکار ۳-۲-۱ است و برآیند آن حذف صیغگان التزامی از دستور زبان و، در واقع، فقدان رمزگذاری مستقیم دستوری برای وجه است (۳-۲-۴). در پایان این بخش نیز، در ۳-۲-۵، به شکل‌گیری و گسترش کاربرد تکواژ  $be/b\bar{e}$  برای مقاصد وجهی خواهیم پرداخت. به نظر می‌رسد این اتفاق پیامد خلأ دستوری حاصل از خنثی شدن تقابل صیغگان مطابقه است.

### ۳-۲-۱ تفاوت در صیغگان مطابقه فاعل

همچنان که در بخش ۳-۲ بیان شد، در روند گذار زبان فارسی از دوره باستان به میانه اتفاقی که برای نظام وجه رخ داد، این بود که تکواژهای خاص وجه به صورت بخشی از شناسه‌های مطابقه بازتحلیل شدند و دو مجموعه شناسه‌های پیش‌گفته — ضمن تحولات آوایی — به دوره میانه منتقل گردیدند. در نتیجه، با از بین رفتن تکواژهای خاص وجه (تکواژ



وجه التزامی و تکواژ وجه تمنایی)، تمایزی که فارسی میانه با ابزار شناسه‌های مطابقه می‌توانست ایجاد کند، به این صورت بود: ۱) وجه اخباری و امری با شناسه‌های دسته اول (که به شناسه‌های اخباری معروف‌اند)؛ ۲) وجه التزامی و تمنایی با شناسه‌های دسته دوم (که به شناسه‌های التزامی معروف‌اند). این دو دسته شناسه برای زمان حال (برای خودداری از ورود به پیچیدگی‌های ساخت کنایی در زمان گذشته و پرهیز از طرح رفتار واژه‌بست‌های ضمیری)، به ترتیب، در (6.a) و (6.b) آمده‌اند (← آموزگار و تفضلی ۱۳۷۳: ۶۴):

6. a) -ēm, -ē(h), -ēd, -ēm, -ēd, -ēnd

b) -ān, -āy, -ād, -ām, -ād, -ānd

داده‌های (2.a-c) نمونه‌هایی از وجه اخباری در زمان حال به شمار می‌روند. اگر از دسته‌بندی‌های دستورهای سنتی فاصله بگیریم، و وجه را یکی از مقوله‌های ذاتی فعل یا جمله بدانیم (به این معنا که هر فعل یا جمله‌ای لزوماً دارای وجه است)، داده‌های (1.a-b) و (3.a-c) را نیز می‌توان نمونه‌هایی از وجه اخباری در زمان گذشته به شمار آورد. در تکمیل شواهد صیغگان (6.a)، می‌توان داده (۷) را برای دلالت وجه اخباری بر آینده و داده‌های (۸) را برای کاربرد همین صیغگان در وجه امری ارائه کرد (با این توضیح که شناسه مطابقه برای امر دوم شخص مفرد صفر است و فقط امر دوم شخص جمع از صیغگان (6.a) استفاده می‌کند):

7. bēz az nūn parrōn nē giryēm.

اما از اکنون به بعد نخواهم گریست. (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۸۲)

8. a) ēw zaman pāy dā an xwad ō tōāyān.

یک زمان پبای (منتظر باش) تا من خود به سوی تو بیایم.

(BRUNER 1977: 200؛ ۴۲۳؛ ۱۳۷۶: برونر)

b) az āzārišn ī pid ud sālār saxt pahrēzēd ku-tān tan dusraw ud ruwān druwand nē bawād.

از آزار پدر و مادر و سالار سخت بپرهیزید تا شما را تن بدنام و روان ناپاک نشود.

(BRUNER 1977: 201؛ ۴۲۵؛ ۱۳۷۶: برونر)

از سوی دیگر، نمونه‌هایی از وجه التزامی با استفاده از صیغگان (6.b) در فعل‌های *āyān*

«بیایم») در جمله (8.a) و *nē bawād* («نشود») در جمله (8.b) دیده می‌شود. این نمونه‌ها هر دو متعلق به زمان حال‌اند. اولین فعل جمله (۹) (*wināst hād*) نمونه‌ای از وجه التزامی در زمان گذشته است که از صورت ناخودایستای فعل اصلی همراه با فعل کمکی «بودن» با صیغگان التزامی تشکیل شده است. داده‌های (۱۰) نیز نمونه‌هایی از مفهوم تمنایی‌اند که با ابزار وجه التزامی بیان شده‌اند. در چنین مواردی، قاعدتاً نمی‌توان از استقلال وجه تمنایی به عنوان یک مقوله دستوری سخن گفت و باید بحث پوشش دادن مفهوم تمنایی با وجه التزامی را مطرح کرد. در واقع، این دو مقوله، مفاهیمی نزدیک به هم‌اند و منطقی است که ابزار دستوری شده واحدی داشته باشند.

9. *kē pad ašmāh wināst hād, hān-itān dādestān kunān.*

کسی که به شما صدمه زده باشد، او را برای شما داوری (محاکمه) خواهیم کرد.

(برونر ۱۳۷۶: ۴۲۷؛ BRUNER 1977: 202)

10. a) *im-išān niyōšagān ... frēštagān xwad pāyānd dā ō jāyēdān.*

این نیوشایان را ... فرشتگان بپایند خود تا به جاویدان!

(برونر ۱۳۷۶: ۴۳۲؛ BRUNER 1977: 204)

b) *ōy bay ... pad kirbagīh drust wēnān ud did pad kirbagīh drust ō kāwar āyān.*

والا مقام را ... در کرفگی (کار نیک) درست بینم و دیگر به کرفگی درست به کابل آیم!

(همان‌جا)

آخرین بحثی که در این بخش باید مطرح کرد، رفتاری است که در دومین فعل جمله (۹) دیده می‌شود: وجه التزامی برای بیان رویدادی که در آینده رخ خواهد داد، به کار رفته است. این رفتار زبانی، ریشه در دوره باستان دارد. در فارسی باستان، فعل دارای وجه التزامی برای اشاره به آینده محض (صرفاً زمان آینده)، تصمیم و قصدی برای آینده، آرزوهای ممکن در آینده و همچنین در جمله پایه ساخت شرطی (اصطلاحاً جواب/ جزای شرط) نیز به کار می‌رود (KENT 1953: 89) →). در اوستایی هم فعل التزامی برای اشاره به آینده به کار می‌رود (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۵۹-۱۶۰). به لحاظ نظری، چنین می‌توان تحلیل کرد که رویدادهای آینده متضمن مفهوم عدم قطعیت و عدم تحقق در لحظه گفتارند؛ و این، مفهومی است که

در ساخت التزامی نیز وجود دارد. در واقع، نامحقق بودن رویداد، نقطه اشتراک ساخت التزامی و زمان آینده است (بخش ۲ از مقاله حاضر). دستورنویسان فارسی میانه نیز به وجود چنین رفتاری در این زبان اشاره کرده‌اند. برونر یکی از کاربردهای التزامی را بیان کنشی محقق‌الوقوع در آینده می‌داند (BRUNER 1977: 203). ابوالقاسمی (۱۳۷۵: ۱۸۴) و آموزگار و تفضلی (۱۳۷۳: ۶۴) نیز از کاربرد فعل التزامی برای دلالت بر آینده یاد کرده‌اند.

### ۳-۲-۲ پسوند تصریفی $\bar{e}(h)$

این پسوند که ریشه باستانی آن در بخش ۳-۲ معرفی شد، در دستورهای فارسی میانه عنوان «نشانه وجه تمنایی» دارد و با فعل زمان حال، به جای شناسه مطابقه به کار می‌رود. بر خلاف بحثی که در مورد جمله‌های (۱۰) مبنی بر ادغام وجه التزامی و تمنایی مطرح شد، صورت‌های دارای این پسوند یکی از موارد تفکیک و تمایز وجه تمنایی از وجه التزامی در فارسی میانه‌اند. عمده‌ترین کاربردهای صورت حاصل در فارسی میانه بیان عمل فرضی، رویداد نامحقق و آرزوهای نامحقق است. برونر تصریح کرده است که «وجه معمول در ساخت‌های نامحقق، تمنایی است، نه التزامی» (BRUNER 1977: 206). در واقع، از دید برونر، برای بیان رویداد نامحقق، بیشتر از پسوند  $\bar{e}(h)$  و دو ادات  $\bar{e}(w)$  و  $h\bar{e}b$  (بخش ۳-۲-۳) استفاده می‌شود تا از صیغگان (6.b). یک پیشنهاد منطقی (که در دستورهای فارسی میانه مطرح نشده) در چهارچوب مباحث بخش (۲) این است که این ابزارها اصولاً وجه نامحقق را — در یک چشم‌انداز تفکیک وجه التزامی و نامحقق، و دستوری‌شدگی مستقل آنها — رمزگذاری دستوری می‌کنند. در هر حال، نمونه‌هایی از پسوند  $\bar{e}(h)$  در داده‌های (11.a-c) آمده است:

11. a) *kē bēz-išān sar az hayān ulhannārēh u-šān ēn šādīh nizēhēh?*

چه کسی اما آنان را سر از گور برخیزاند و آنان را این شادی بیاموزد؟

(برونر ۱۳۷۶: ۴۳۴؛ BRUNER 1977: 206)

b) *ka andar gētīg nekīh ud anāgīh ... nē wēnīhēh, parmāyišn ī pad az anāgīh dūr būdan ud ō nekīh madan ō handēšišn ī kas madan nē šāyē.*

اگر اندر گیتی نیکی و بدی... دیده نشود، فکر از بدی دور بودن و به نیکی آمدن به اندیشه کس آمدن نشاید.

(ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱۸۵؛ برونر ۱۳۷۶: ۴۳۵؛ BRUNER 1977: 435)

c) *kāč ka man az mādar nē zād hēm ... ayāb ašmā bayān ēn frašn az man nē pursīd hē.*

کاش که من از مادر نزامد (زاده نمی‌شدم)... یا شما بغان (سروران) این پرسش از من نمی‌پرسیدید!  
(BRUNER 1977: 207؛ ۴۳۶: ۱۳۷۶؛ برونر)

در جمله (11.a) فعل پیشوندی *ul hannārēh* و فعل *nizēhēh* هر دو تمنایی‌اند و برونر آنها را نمونه‌هایی از عمل فرضی دانسته است. در جمله (11.b) نیز هر دو فعل بند شرط و بند پایه (به ترتیب، *wēnīhēh* و *šāyē*) تمنایی‌اند و برونر آنها را به عنوان نمونه‌هایی از ساخت نامحقق آورده است. در (11.c) فعل اول (*zād hēm*) گذشته اخباری با شناسه (6.a) است، ولی در ساختمان فعل دوم (*pursīd hē*) فعل کمکی *hē* به کار رفته که صورت تمنایی از فعل «بودن» است (← صرف این فعل، در ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۷۲) و از ترکیب ریشه زمان حال *h-* با پسوند تمنایی *-ē* تشکیل شده است. این فعل، نمونه‌ای از آرزوی نامحقق است.

### ۳-۲-۳ تکواژهای دستوری (*w*)*ē* و *hēb*

در دستوره‌های فارسی میانه از این دو تکواژ با نام «ادات تمنایی» یاد می‌شود و جایگاه ظهور آنها همواره بلافاصله قبل از فعل است (ظهور در چنین جایگاهی برای تکواژهای دستوری آزاد، مشخصاً یادآور رفتار واژه‌بستی است). ساخت‌های حاصل معمولاً برای بیان آرزو، توصیه و قواعد اخلاقی به کار می‌روند. فعل اصلی که در این ساخت‌ها می‌آید، می‌تواند صورت اخباری (با شناسه‌های (6.a)) یا صورت التزامی (با شناسه‌های (6.b)) یا صورت تمنایی (با پسوند تصریفی (*h*)*-ē*) باشد. داده‌های (۱۲) تا (۱۴) به ترتیب، نمونه‌هایی از این سه ساخت هستند. در جمله (12.a) تکواژ تمنایی *ēw* در جایگاه قبل از فعل، خودش میزبان واژه‌بست ضمیری مفعول غیر مستقیم شده است:

12. a) *ēw-it niyōxšēd gōš wāng ī-m sūdīgarīh.*

باشد که بشنود گوش‌هایت بانگ تضرع مرا! (برونر ۱۳۷۶: ۴۴۰؛ BRUNER 1977: 209)

b) *āstār hištan hēb xwāhēd.*

(همان‌جا)

باشد که گناه هشتن (بخشایش گناهان) را بخواهد!

13. *kē dast nēw hē, ān pāy pad ēn darrag ēw nihād.*

کسی که خوش‌دست است، او پای به این دره نهاد!

(BRUNER 1977: 206؛ ۴۳۴؛ ۱۳۷۶؛ برونر)

14. *wizurd ēw dānēh*

(BRUNER 1977: 201؛ ۴۴۲؛ ۱۳۷۶؛ برونر)

باید به راستی بدانند...

بر اساس مباحثی که در مورد پسوند  $\bar{e}(h)$  در بخش ۳-۲-۲ و نیز کاربرد شناسه‌های خاص التزامی برای رمزگذاری مفهوم تمنایی در جمله‌های (10.a-b) مطرح شد، احتمالاً می‌توان ادعا کرد که در جمله‌های (۱۳) و (۱۴) فعل به‌تنهایی توانایی رمزگذاری کامل وجه را دارد و حضور تکواژ  $\bar{e}w$  اصولاً برای تقویت مفهوم تمنایی است. در مقابل، در جمله‌های (12.a-b) تکواژهای تمنایی وظیفه ایجاد تمایز وجه را رأساً به عهده دارند.<sup>۱</sup>

## ۲-۳-۴ بدون رمزگذاری دستوری

در این بخش اصولاً باید از دو پدیده دستوری سخن گفت: (۱) حرکت در جهت حذف شناسه‌های (6.b) از نظام مطابقه و واگذاری نقش آنها به شناسه‌های (6.a) باعث می‌شود تمایز دستوری (ساختواژی) بین وجه اخباری و وجه التزامی از بین برود. از این پدیده ساختواژی می‌توان با نام «تعمیم صیغگان» یاد کرد. تنها بازمانده این تحول شناسه سوم شخص مفرد ( $\bar{a}d$ -) در فارسی نو است که در بخش ۴-۱-۳ معرفی خواهد شد؛ (۲) رواج یافتن الگوی استفاده نکردن از تکواژهای دستوری  $\bar{e}(w)$  و  $h\bar{e}b$  در بافت‌های تمنایی/ نامحقق و همچنین محدود بودن ابزار ساختواژی  $\bar{e}(h)$  به بعضی صیغه‌ها و عمدتاً به سوم شخص مفرد (حتی اگر این ابزار اصولاً کاهش بسامد پیدا نکرده باشد) باعث می‌شود نوعی خلأ نسبی در تمایزگذاری دستوری وجه ایجاد شود.

بیان ساده‌تری از مبحث فوق این است که در مقطعی از فارسی میانه ما با حجمی از

۱. در فارسی میانه فعل ربطی  $h\bar{e}h$  (به معنی «بادا») نیز ابزاری نحوی برای رمزگذاری و تمایز مفهوم تمنایی است و تکواژهای  $\bar{e}(w)$  و  $h\bar{e}b$  نیز می‌توانند با این فعل همراه شوند (برونر ۱۳۷۶؛ ۴۴۰، ۴۴۲؛ BRUNER 1977: 209-210). مقاله حاضر اصولاً به بررسی ابزارهای ساختواژی اختصاص دارد و، جز در موارد تأثیرگذار در بحث اصلی، وارد مبحث ابزارهای نحوی نمی‌شود.

داده‌های فاقد رمزگذاری دستوری آشکار برای تمایز وجه مواجه هستیم. این مقطع، منطقاً متأخرتر از زمانی است که سازوکار تقابلی موروثی دوره باستان در صیغگان مطابقه فعال بود. همچنین، با توجه به اینکه  $h\bar{e}b$  و  $\bar{e}(w)$  به دوره نو نرسیده‌اند، منطقاً در دوره میانه یک فرایند تدریجی کاهش بسامد برای این دو تکواژ رخ داده است و نهایتاً منجر به حذف آنها از دستور زبان شده است. در واقع، هر دو پدیده دستوری پیش‌گفته فرایندهایی تدریجی بوده‌اند و بعید است که مقطع مستقلی با عنوان «فقدان مطلق رمزگذاری دستوری برای وجه» در دوره میانه وجود داشته باشد. بخش حاضر، در پی نشان دادن این واقعیت زبانی است که در دوره میانه، در مقطعی قاعدتاً متأخر، حجمی از داده‌های فاقد رمزگذاری دستوری وجه تولید شده است. داده‌های (۱۵)، (۱۶) و (۱۷)، به ترتیب، بیانگر مفاهیم وجه‌نمایی مرتبط با وجه اخباری، التزامی و تمنایی هستند و همتای متأخر داده‌های دارای رمزگذاری دستوری‌اند که قبلاً در مقاله ارائه شد. در واقع، در داده‌های زیر، صورت فعل‌های دارای مفاهیم وجه‌نمایی مختلف دقیقاً یکسان است و بافت، وظیفه بیان و انتقال این مفاهیم را بر عهده دارد، ولی این مفاهیم تحت دستوری‌شدگی قرار نگرفته‌اند و هیچ ابزار دستوری‌ای به آنها اختصاص نیافته است. چنین شرایطی در دستور زبان، به معنای فروکاستن نظام وجه به حداقل ممکن و بازگشتن به کمترین حد تمایز وجه یعنی اخباری در مقابل امری است (← توضیحات بخش ۲). تنها صورتی که وجود این تمایز حداقلی را تأیید می‌کند، صورت امری دوم شخص مفرد (برای مثال، جمله 8.a) است که، با شناسه مطابقه صفر خود، از صورت اخباری دوم شخص مفرد متمایز می‌شود.

15.  $k\bar{e} z\bar{i}w\bar{e}d\ ud\ k\bar{e} m\bar{i}r\bar{e}d?$

چه کسی می‌زید (زنده می‌ماند) و چه کسی می‌میرد؟

(BRUNER 1977: 194؛ ۴۱۳:۱۳۷۶؛ برونر)

16. a)  $ka\ d\bar{a}n\bar{i}šn\ ba\ pad\ \bar{e}n\ dar\bar{a}n\ \dots\ an\bar{e}o\ mard\bar{o}hm\bar{a}n\ madan\ n\bar{e}š\bar{a}y\bar{e}d,\ pas\ harw\ k\bar{e}-š\bar{e}n\ dar\bar{a}n\ drist\ \dots\ ud\ \bar{e}wg\bar{a}nag\ saz\bar{e}d\ b\bar{u}dan.$

اگر دانش جز از این درها (فصل‌ها) ... به مردمان آمدن نشاید، پس هر کسی را این درها

درست (کامل) ... و یگانه سزد بودن. (برونر ۱۳۷۶: ۴۳۷؛ 207؛ BRUNER 1977)

b) *bē ka-m ... sōgand [nē] xward hēm, ēg-im ... sar brīd be zamīg abgand hēm.*<sup>۱</sup>

اما اگر من ... سوگند نخورده بودم، آن‌گاه سر(ت) را بریده، به زمین می‌افکندم.

(برونر ۱۳۷۶: ۴۳۶؛ BRUNER 1977: 207)

17. a) *šābuhr ī sagān šāh dagr ziwād ud hamēw kard kunēd kē yazdān ... xub sahed.*

شاپور سگان‌شاه دیر زید (زیاد عمر کند) و همیشه کاری کند که یزدان (ایزدان) را ...

خوب به نظر آید (بپسندند)! (برونر ۱۳۷۶: ۴۳۲؛ BRUNER 1977: 204)

b) *kāč ka man az mādar nē zād hēm.*

کاش که من از مادر نزادم (زاده نمی‌شدم)! (برونر ۱۳۷۶: ۴۳۶؛ BRUNER 1977: 207)

اگر به افعال جمله (۱۵) و نیز جمله (2.a) از منظر تعمیم صیغگان نگاه کنیم، نشانه‌ای دستوری مبنی بر وجه فعل وجود ندارد و صرفاً، به دلیل غیاب قرائن ساختاری وجه غیراخباری، می‌توان برای این جمله خوانش اخباری داشت. در عین حال، اگر به همین جملات از منظر تقابل آنها با صیغگان (6.b) نگاه کنیم، حضور صیغگان (6.a) نشانه‌ای دستوری مبنی بر وجه اخباری خواهد بود. به بیان ساده‌تر، از دو منظر می‌توان این جملات را در نظر گرفت: جملاتی بی‌نشان از لحاظ وجه و، در نتیجه، رسیدن به خوانش پیش‌فرض اخباری؛ یا جملاتی که، با هدف رمزگذاری وجه اخباری، از صیغگان (6.a) استفاده کرده‌اند. همین دو منظر را در مورد وجه امری در جملات (8.a) و (8.b) نیز می‌توان اتخاذ کرد: از منظر تعمیم صیغگان، افعال امری در این جمله‌ها فاقد نشانه دستوری برای وجه‌اند و بافت زبانی وجه امری را نشان می‌دهد (یا لاقلاً چنین توصیفی برای (8.b) صادق است و در مورد (8.a) شناسه مطابقت صفر، نشانه دستوری وجه امری است)؛ یا اینکه کاربرد صیغگان (6.a) در فعل امری دوم شخص جمع – نه کاربرد صیغگان (6.b) – نشانه دستوری آشکاری برای وجه امری است.

در مورد جملات (۱۶) و (۱۷)، قاعدتاً زنجیره‌های استدلال فوق صادق نیست؛ چرا که در

۱. این جمله به استناد آوانویسی سعید عریان (← برونر ۱۳۷۶) و پیکره تیتوس (بر اساس متن جاماسپ‌آسانا) در این بخش قرار داده شده است. برونر این جمله را ذیل مبحث پایانه تمنایی (*ē(h)*- آورده و از حرف‌نویسی‌هایش چنین به نظر می‌رسد که صورت *hē* را برای هر دو فعل کمکی این جمله در نظر داشته است (BRUNER 1977).

این جملات، افعال مورد نظر مشخصاً تعمیم صیغگان و غیاب هرگونه نشانه دستوری مستقیم را نشان می‌دهند. در جمله‌های (16.a) و (16.b) فعل‌های *šāyēd* و *xward hēm* در بند شرط، به ترتیب، مفهوم وجه‌نمای محتمل و نامحقق دارند، ولی صرفاً بافت شرطی و زمان افعال، بیانگر این مفاهیم است. فعل *abgand hēm* در جواب شرط در (16.b) نیز به استناد بافت شرطی و زمان فعل رویداد نامحقق است. در جمله (17.a) فعل اول (*ziwād*) از صیغگان التزامی برای نشان دادن وجه استفاده کرده، ولی فعل دوم (*kunēd*) فاقد نشانه دستوری وجه است. فعل سوم (*sahēd*) نیز در بافت تمنایی قرار گرفته، ولی فاقد نشانه وجه است. فعل *zād hēm* در جمله (17.b) هم، صرفاً به سبب بافت و حضور *kāc*، خوانش آرزوی نامحقق دارد.

### ۳-۲-۵ تکواژ دستوری *be / bē*

همچنان که پیش‌تر اشاره شد، پیامد حذف صیغگان خاص التزامی، ایجاد خلأ دستوری در بیان مقوله وجه بود. نظام دستور زبان، در کنار دو راهکار محدود ادات و پسوند تصریفی تمنایی / نامحقق، به تدریج شروع به شکل دادن یک پیشوند تصریفی برای رمزگذاری وجه غیراخباری (التزامی، تمنایی و امری) کرد. این فرایند شکل‌گیری ظاهراً در بستر فارسی میانه (در اواخر دوره میانه یا حتی اوایل دوره نو) آغاز شده و تا چندین قرن در فارسی نو ادامه یافته (← توضیحات بخش ۳-۱-۳ و نیز بخش ۴-۲-۴) و در نهایت به شکل سازوکاری تقریباً تثبیت‌شده به فارسی امروز رسیده است (← بخش ۵).

در نوشتگان، ادعایی مبنی بر اینکه تکواژ دستوری مورد بحث و تکواژ دستوری بخش ۳-۱-۳ از دو منشأ مختلف شکل گرفته باشند، مطرح نشده است (یا دست کم نگارنده به چنین اظهار نظری برخورد نکرده است). در واقع، ظاهراً منشأ هر دو تکواژ یک قید مکانی - جهتی با طیفی از معناها بوده است. از سوی دیگر، حرف اضافه *bē* (با هر خاستگاهی؛ خواه صرفاً تحول‌یافته *pad* یا مستقلاً تحول‌یافته از قید *bē*) نیز می‌تواند در فرایند شکل‌گیری هر دو تکواژ نقش‌آفرینی کرده باشد. پرسش قابل طرح در اینجا این است که آیا دو مسیر مجزای دستوری‌شدگی برای شکل‌گیری کارکرد نمودی و کارکرد وجهی وجود داشته است؛



یا اینکه یکی از این دو هویت دستوری بر دیگری تقدم دارد و زمینه‌ساز شکل‌گیری هویت دیگر شده است؟ نگارنده پاسخی برای این پرسش در نوشتگان نیافته است و خود نیز پاسخ روشنی برای آن ندارد و بررسی این موضوع را، به عنوان پرسشی گشوده، به پژوهش‌های آینده واگذار می‌کند. در مجموع، به نظر می‌رسد که مسیر شکل‌گیری هر دو کارکرد و حتی منشأ اولیه آنها عمیقاً جای مطالعه و فرضیه‌پردازی بیشتری دارد. در این مطالعات قطعاً باید به این پرسش نیز پرداخت که نشانهٔ وجهی *be / bē* نیز آیا می‌تواند حیات دستوری خود را همانند تکواژ نمودی *be / bē*، با کارکرد پیشوند اشتقاقی آغاز کرده باشد؟ دست کم پاسخ برونر به این پرسش اخیر تلویحاً مثبت است، چرا که مسیر مشترکی را برای روند دستوری‌شدگی این دو کارکرد در نظر گرفته است (BRUNER 1977: 160-161). تقابل با *hamē* در هر دو کارکرد نمودی و وجهی نیز می‌تواند سرنخی برای آغاز مطالعات مذکور باشد.

از سوی دیگر، بر خلاف مجادلات فراوانی که بر سر نقش نمودی این تکواژ و تأیید آن وجود دارد، هیچ اختلافی بر سر نقش وجهی آن نیست. شاید منشأ این اتفاق نظر در مورد نقش وجهی تداوم و تثبیت این نقش در فارسی امروز باشد. نکتهٔ دیگری نیز که در مورد آن اتفاق نظر وجود دارد متأخر بودن هر دو نقش نمودی و وجهی است (← توضیحات و نقل قول‌های بخش ۳-۱-۳). با این حال، داده‌هایی در فارسی میانه تولید شده‌اند که طیفی از کاربردهای دستوری تکواژ مورد بحث را نشان می‌دهند. حتی اگر بخشی از این داده‌ها یا همه آنها در دورهٔ نو در فرایند نسخه‌برداری و بازتولید متون فارسی میانه شکل گرفته باشند، متون مورد نظر و دستور زبان آنها اصولاً فارسی میانه محسوب می‌شود. در این بخش، ابتدا نمونه‌هایی از کاربردهای التزامی، تمنایی و امری، به ترتیب در (۱۸)، (۱۹) و (۲۰) ارائه می‌شود و سپس به سایر بافت‌های کاربرد این تکواژ خواهیم پرداخت.

18. a) ādur farrōbāg pādixšāy ka rāyēnišn be hilēd.

آذر فرنیج مُجاز (است) که دعوا(ی حقوقی خود را) بهلد (رها کند).

(BRUNER 1977: 242؛ ۵۰۵: ۱۳۷۶؛ برونر)

b) agar diz-ē rōyēn be framāyē kardan ... pas ān and dušmen az šahr abāz dāšt[an] kē tuwān?

اگر دژی رویین بفرمایی کردن (ساختن) ... پس آن اندک دشمن را از شهر بازداشتن  
چه کسی تواند؟ (تیتوس: یادگار زریران، جمله ۶۳)

19. a) *kāč ka ... pad xwēš baxt pad rahīgīh bē murd hēm.*

کاش که ... به بخت خویش در کودکی بمردمی (می‌مردم).

(تیتوس: یادگار زریران، جمله ۴۰)

b) *u-mān nē abāyist kū wuzurg mard čiyōn ašmā be ōzad hē.*

ما را نمی‌بایست (شایسته نبود) که بزرگ‌مردی چون شما را می‌کشتیم.

(برونر ۱۳۷۶: ۴۰۵؛ BRUNER 1977: 190)

20. a) *kū-m be āmurz.*

(برونر ۱۳۷۶: ۳۵۳؛ BRUNER 1977: 164)

که مرا بیامرز!

b) *be framāyēd nišast.*

(همان‌جا)

بفرمایید نشستن (بنشینید)!

داده‌های (۱۸) به ترتیب، دو نمونه از معمول‌ترین بافت‌های التزامی را نشان می‌دهند: بند درونه (ناهم‌پایه) و بند شرطی. در هر دو جمله، *be* قبل از فعل ظاهر شده و به نظر نمی‌رسد بتوان این تکواژ را پیشوند اشتقاقی دانست. جمله (19.a) بافت تمنایی دارد و بیانگر یک آرزوی نامحقق است. (19.b) نیز یک رویداد فرضی (نامحقق) را رمزگذاری می‌کند و فعل کمکی با پسوند تصریفی تمنایی *-ē* همراه شده است. داده‌های (۲۰) نیز وجه امری را به ترتیب با دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع نشان می‌دهند. در مجموع، داده‌های (۱۸) تا (۲۰) در تقابل با ساخت‌های همتای خود در بخش‌های پیشین قرار می‌گیرند که از تقابل شناسه‌های مطابقه استفاده می‌کردند یا اساساً فاقد رمزگذاری دستوری مستقیم بودند.

از سوی دیگر، رفتاری که قبلاً در مورد داده (۹) مبنی بر کاربرد صیغگان خاص التزامی برای بیان رویدادی در زمان آینده معرفی شد، در مورد *be* نیز قابل مشاهده است: این تکواژ نیز می‌تواند با فعل زمان حال همراه شود و مجموعاً زمان آینده را رمزگذاری کنند. این کارکرد مشخصاً بسط‌یافته کارکرد التزامی / نامحقق است: رویدادهای آینده اصولاً غیرقطعی و فرضی‌اند و در تقابل کامل با گزارش‌هایی قرار می‌گیرند که از وقوع قطعی و واقعی یک رویداد در زمان گذشته ارائه می‌شود. دستورنویسان فارسی میانه نیز صریحاً به قابلیت

توصیف رویدادی در آینده با این تکواژ اشاره کرده‌اند (← راستارگویا ۱۳۷۹: ۱۴۵؛ راهنمای زبان‌های ایرانی، ۱۳۸۲: ۲۴۳). داده‌های (۲۱) نمونه‌هایی از این رفتار زبانی‌اند:

21. a) *ēg nē dagr zamān bawēd ka az amā xiyōnān ēč zīndag abāz be nē pāyēd.*  
سپس دیرزمان نباشد که از ما خیونان هیچ (کس) زنده باز نیاید (نخواهد پایید).

(برونر ۱۳۷۶: ۳۵۲؛ BRUNER 1977: 163)

b) *har ān frašn ī tō az ōy pursīh, u-t be wizārēd.*

هر آن سوالی را که تو از او پرسی، برایت شرح خواهد داد.

(برونر ۱۳۷۶: ۴۷۶؛ BRUNER 1977: 227)

دو دسته داده اشکال‌برانگیز با رفتاری معماگونه از جانب *be / bē* هم وجود دارد که دست‌نویسان، تحلیلی برای آنها به دست نداده‌اند و صرفاً این رفتارها را نیز در فهرست نقش‌های دستوری این تکواژ ذکر کرده‌اند. داده‌های زیر را در نظر بگیرید:

22. a) *be tāxtan nē dānēm ... be wistan nē dānēm.*

بتاختن ندانم (اسب‌سواری بلد نیستم) ... بیفکندن ندانم (تیراندازی بلد نیستم).

(برونر ۱۳۷۶: ۳۵۴؛ BRUNER 1977: 164)

b) *ēn and čiš be dānistān abāyēd.*

این چند چیز را بدانستن باید (باید دانست). (همان‌جا)

23. a) *az kōxšīšn ī kirm be abāyēd pardaxtan, pas ō kōxšīšn ud kārezār ī mihrag šudan.*

از کوشش (ستیز) «کرم» باید پرداختن، پس به کوشش و کارزار «مهرگ» رفتن.

(تیتوس: کارنامه اردشیر بابکان، فصل ۱۱، جمله ۳-۴)

b) *mardōm dōstīh az bōwandag menišnīh, ud hu-xēmīh az xub ēwāzīh be šāyēd dānistān.*

مردم‌دوستی را از درست‌اندیشی، و خوش‌خویی را از خوب‌سخنی (خوش‌زبانی)

بشاید دانستن (می‌توان شناخت). (تیتوس: اندرز انوشه‌روان آذرباد مارسپندان، جمله ۱۵۳)

در جمله‌های (۲۲) تکواژ *be* با مصدر یعنی صورت ناخودایستای فعل همراه شده است. تحلیل نگارنده این است که در هر دو جمله، *be* رفتاری شبیه جمله (18.a) دارد و نشانه

وجه التزامی است. در (18.a) یک بند درونه (ناهم‌پایه) تشکیل شده که محیطی مناسب برای دستوری‌شدگی وجه التزامی است. به نظر می‌رسد در جمله‌های (۲۲) هم یک نشانه دستوری برای نشان دادن جایگاه ساختاری فعل ناخودایستا نسبت به فعل اصلی (فعل خودایستا و دارای تصریف) همراه آن آمده است. در واقع، ظاهراً صورت ناخودایستا هم‌تا و مابه‌ازای یک بند درونه دارای فعل خودایستای التزامی است و «قابل تأویل» به یک بند درونه است (دستورنویسان معمولاً این اصطلاح را در مورد برگرداندن و تبدیل یک بند به صورت مصدری به کار می‌برند). از سوی دیگر، فرضیه ضعیف‌تری که احتمالاً برای تحلیل این‌گونه جملات می‌توان مطرح کرد این است که کارکرد نمودی *be* (نشانه نمود کامل در باهم‌آیی با فعل زمان گذشته) سرآغازِ فعال شدن یک فرایند قیاس<sup>۱</sup> باشد: صورت‌های ناخودایستا که تکواژ گذشته‌ساز هم دارند، به قیاس از صورت‌های خودایستا، نشانه *be* را در ابتدای خود حفظ کرده باشند.<sup>۲</sup>

#### ۴ تحولات حاصل در دوره نو

رفتارهای دستوری فارسی نو قدیم، دنباله منطقی دستور فارسی میانه است. این دو گونه از زبان فارسی، بیشترین قرابت دستوری را با یکدیگر دارند (در مقایسه با سایر گونه‌های زبان فارسی). این حجم بالا از مشابهت، در نظام نمود و وجه این دو نیز دیده می‌شود. بخش‌های ۱-۴ و ۲-۴ و زیربخش‌های آنها به بررسی این دو نظام در فارسی نو قدیم اختصاص دارد. در این بخش‌ها نشان داده می‌شود که این دو نظام، در دوره نو، یا عیناً از همان سازوکارهای نظام‌های دوره میانه — با تغییر در الگوی بسامد یا بدون تغییر — استفاده می‌کنند یا سازوکارهای قدیمی‌تر دوره میانه را تقریباً کنار می‌گذارند و فرایندهای دستوری‌شدگی زبان را که در دوره میانه فعال شده بود، جلوتر می‌برند.

1. analogy

ardawān [t] bē-šudag-baxt bē xuft.

۲. داده فارسی میانه زیر فرضیه قیاس را تقویت می‌کند:

اردوان بشده‌بخت بخت (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱۹۰).

#### ۴-۱ نظام نمود

در این بخش، ابتدا سه سازوکار دستوری فارسی نو که عیناً همان سازوکارهای دوره میانه هستند، با ارائه شواهد، معرفی می‌گردد و سپس به گسترش دستوری یکی از پسوندهای وجه دوره میانه (-ēh) و استفاده از آن برای مقاصد نمودی در دوره نو (به صورت «-ی») اشاره می‌شود. چنین کاربردی از این پسوند ظاهراً در فارسی نو تازگی دارد یا نگارنده چنین کاربردی از آن را در میانه نیافته است.

#### ۴-۱-۱ بدون رمزگذاری دستوری

در دستور فارسی نو قدیم نیز، درست همانند فارسی میانه، این امکان وجود دارد که هیچ نشانه دستوری مستقیمی برای بیان اطلاعات نمودی در جمله نباشد و این اطلاعات به طور غیرمستقیم از زمان فعل و/یا قیدها استخراج شود. به بیان دقیق‌تر، تحت چنین سازوکاری، فعل زمان حال همواره خوانش نمود ناکامل خواهد داشت (طبق الگوی غالب و پیش‌فرض در نظریه) و فعل زمان گذشته، بسته به بافت جمله و قیدها، می‌تواند خوانش نمود کامل یا ناکامل داشته باشد. داده‌های (۲۴)، همانند داده‌های (۱)، نمود کامل را در دو زمان حال و گذشته نشان می‌دهند. داده‌های (۲۵) و (۲۶) نیز به ترتیب، همانند داده‌های (۲) و (۳)، نمود ناکامل را در دو زمان حال و گذشته نشان می‌دهند.<sup>۱</sup>

۲۴. الف) دیگر روز جبرئیل آمد و گفت... (قرن ۴، بلعمی: ۵۸، در گیوی: ۲۵۹)

ب) انصار حق را سعادت هدایت، ره راست نمود. (قرن ۶، کلیله: ۳، در گیوی: ۲۵۹)

۲۵. الف) آن مردمان گفتند که هم چنین است که گویی.

(قرن ۴، طبری: ۳۵۲، در خانلری: ۲۷۱)

ب) ربطها را من ندانم، دانم این پیغام از اوست. (قرن ۱۲، نشاء: ۳۹۵، در گیوی: ۵۳۱)

۲۶. الف) مالک بن عروه مردی بود... وز هر کجا راه دانست.

(قرن ۴، طبری: ۶۵۴، در گیوی: ۲۶۷)

۱. در ارجاعات داده‌های بخش (۴)، همواره احمدی گیوی (۱۳۸۰) به اختصار به صورت گیوی، و خانلری (۱۳۶۵: ج ۲) به اختصار به صورت خانلری آمده است.

ب) در آن روزگار، مردان و زنان در وفا و عهد استوار بودند و هیچ بدعهدی نکردند.  
(قرن ۶، سمک: ۱۸۱، در صدیقیان: ۵۵)

افعال جملات (۲۴) زمان گذشته دارند و این زمان، تحت سازوکار فقدان رمزگذاری دستوری می‌تواند هر دو خوانش کامل و ناکامل را داشته باشد. با این حال، بررسی این دو جمله و داده‌های مشابه نشان می‌دهد که خوانش نمودی پیش‌فرض برای افعال زمان گذشته، نمود کامل است (طبق الگوی مورد انتظار در نظریه). در واقع، در غیاب قرینه‌ای مبنی بر خوانش ناکامل، همه افعال زمان گذشته خوانش نمود کامل خواهند داشت. افعال زمان حال در جمله‌های (۲۵) نیز، به طور پیش‌فرض، خوانش نمود ناکامل دارند. در مقابل، در جمله‌های (۲۶) فعل ایستای بودن در یک بازه زمانی نامقید برقرار است و همین نمود واژگانی باعث می‌شود نمود دستوری نیز ناکامل باشد. از سوی دیگر، این فعل در هر دو جمله (۲۶ الف) و (۲۶ ب) به صورت قرینه‌ای زبانی عمل می‌کند که به کل بافت خوانش نمود ناکامل می‌دهد. در نتیجه، فعل‌های دانست و نکردند نیز — که به تنهایی و در بند خودشان می‌توانستند خوانش نمود کامل داشته باشند — به تبعیت از بند اول، خوانش نمود ناکامل می‌گیرند.

#### ۴-۱-۲ تکواژ دستوری «همی / می»

*hamē*، به عنوان یکی از ابزارهای دستوری فارسی میانه برای بیان نمود ناکامل، به صورت «همی» (احتمالاً با صورت آوایی‌ای مشابه فارسی میانه) به فارسی نو رسیده و یکی از گزینه‌های فارسی نو قدیم برای رمزگذاری نمود (در کنار سایر گزینه‌های موجود) است. همچنین از همان آغاز در نخستین متن‌های فارسی نو که به دست ما رسیده، گونه دیگری از این تکواژ هم دیده می‌شود که حاصل تحول آوایی و حذف هجای اول «همی» است: تکواژگونه «می». لازار (۱۹۶۸) معتقد است که از آغاز قرن ششم هجری، در متن‌های مکتوب به خط عربی [در تقابل با متون فارسی - یهودی]، «همی» در نشرهای مُرسل به‌ندرت به کار می‌رفته است (غنی ۱۳۸۷: ۲۰۲). از سوی دیگر، کارکرد قیدی *hamē* نیز به

فارسی نو رسیده و هر دو گونه «همی» و «می» در جامه یک تکواژ واژگانی (قید) هم در متون دوره نو دیده می‌شوند. داده‌های (۲۷) این دو گونه را در نقش قیدی و داده‌های (۲۸) و (۲۹) آن دورا در نقش نمودی نشان می‌دهند:

۲۷. الف) مالک... همی گوسپندان را شبانی کند. (قرن ۴، بلعمی: ۲۷۲، در گیوی: ۵۲۶)

ب) گفت... بر معنی سرزنش کافران که می ستاره و ماه و آفتاب را پرستیدند.

(قرن ۶، شُنقشی: ۱۴۹، در گیوی: ۲۸۶)

۲۸. الف) چرا امثال این سخنان همی‌گویی؟ (قرن ۹، میرخواند: ج ۴، ۱۲۳، در گیوی: ۵۱۹)

ب) عتبه... مردم را از حرب باز می‌دارد. (قرن ۴، بلعمی: ۱۲۳، در گیوی: ۵۱۲)

۲۹. الف) بهرام... در اندیشه همی‌بود... اندیشان اندیشان همی‌رفت.

(قرن ۵، سیاست‌نامه: ۲۶، در گیوی: ۲۹۱)

ب) غلام... در می‌آمد. (قرن ۶، چهارمقاله: ۵۵، در گیوی: ۲۸۷)

در داده‌های (۲۷) «همی» و «می» کارکردی شبیه *hamēw* در جمله (2.b) دارند: این عناصر عضو نظام نمود نیستند و در خدمت محتوای گزاره‌ای جمله‌اند و قاعدتاً خارج از چهارچوب مباحث مقاله حاضر قرار می‌گیرند.<sup>۱</sup> «همی» در فارسی نو قدیم، طیفی از معناهای واژگانی (قیدی) دارد (← خانلری ۱۳۶۵: ۲۲۳/۲-۲۲۴: فرشیدورد ۱۳۹۱: ۱۸۹-۱۹۲). در داده‌های (۲۸)، همانند جمله (4.a)، دستوری‌شدگی تکواژ مورد بحث را شاهدیم: «همی» و «می» نشانه نمود ناکامل به شمار می‌روند و با فعل زمان حال به کار رفته‌اند. در جمله (۲۸.ب) پیوستن «می» به قلمرو فعل، با وضوح بیشتری قابل مشاهده است (ظهور آن در میان پیشوند اشتقاقی و فعل). در داده‌های (۲۹) نیز مانند جمله‌های (4.b) و (4.c)

۱. توزیع دیگری که این عناصر قیدی دارند در جایگاه بلافاصله قبل از فعل است. این در صورتی است که قراین دیگری نمود کامل را به فعل اختصاص داده باشد و «همی/می» نتواند نشانه نمود ناکامل یا حتی قید استمرار باشد. دستوره‌های زبان فارسی چنین کاربردی را «برای تأکید» یا «زایدنما» دانسته‌اند (احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۳۳۳) یا آن را دارای «معنی مستقل قیدی» دانسته‌اند و توضیح بیشتری نداده‌اند (خانلری ۱۳۶۵: ۲۲۴/۲):

«و بدان که قوی بود یا از قوت بود... یا از سببی که او را همی بکوفت» (قرن ۴، اخوینی: ۸۰۸، در خانلری: ۲۲۴/۲).

«درویشی از سرکوی درآمد... چون چشم بر شیخ افتاد، خدمت می‌کرد» (قرن ۶، اسرارالتوحید: ۱۵۱، در گیوی: ۳۳۳).

همین کارکرد دستوری در زمان گذشته دیده می‌شود و در جمله (۲۹.ب) این کارکرد آشکارتر است.

از سوی دیگر، سه دسته داده دیگر نیز در فارسی نو قدیم دیده می‌شود که در اینجا باید آنها را در نظر گرفت: باهم‌آیی «همی» و «همی»؛ «همی» و «می»؛ و «می» و «می». دسته چهارم یعنی باهم‌آیی «می» و «همی» بسیار به ندرت ثبت شده است (برای نمونه ← احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۵۲۸). داده‌های (۳۰) تا (۳۲) نمونه‌هایی از سه دسته اول‌اند:

۳۰. الف) این همی برای آن همی کند ... تا مکافات آن باشد.

(قرن ۵-۸، سیستان: ۳۳۱، در گیوی: ۵۲۹)

ب) فریشته‌ای است که او را همی نصیحت همی کند.

(قرن ۴، طبری: ۱۵۴۴، در گیوی: ۵۲۹)

پ) کلیات زمین عظیم مر آن یک یک جزو را همی همی جویند.

(قرن ۵، زادالمسافرین ناصر خسرو، در فرشیدورد ۱۳۸۷: ۱۳۷؛ به نقل از لازار)

۳۱. الف) از قضای خدای همی به قضای خدای می‌گریزم.

(قرن ۴، بلعمی: ۳۰، در خانلری: ۲۷۸)

ب) رسول را (ع) همی یقین نمی‌شد.

(قرن ۵، قصص: ۱۰۴، در گیوی: ۲۹۳)

۳۲. می‌پریان دروغ می‌گفتند. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آنچه از شواهد فوق برمی‌آید این است که اولین وقوع تکواژ واژگانی (قیدی) است و وقوع دوم آن دستوری (نمودی). حتی در مورد (۳۰.ب - پ) و (۳۱.ب) نیز که «همی» مجاور قلمرو فعل است، فرضیه غیراقتصادی ظهور مضاعف تکواژ نمود (نشانه نمود بودن هر دو وقوع) بسیار ضعیف به نظر می‌رسد. علاوه بر این، شواهد زیادی از قرارگیری «همی» در جایگاه بلافاصله پس از فعل ثبت شده است که از دید نگارنده باید به چنین مواردی نیز به عنوان کارکرد قیدی نگاه کرد. با این حال، کارکرد نمودی در مورد آنها هم منتفی نیست، ولی بعید به نظر می‌رسد (برای نمونه ← احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۲۹۴، ۳۳۷، ۵۲۳-۵۲۵، ۵۲۸-۵۲۹). نمونه‌های قرارگیری «همی» در جایگاهی پس از فعل با فاصله هم قاعدتاً کارکرد قیدی این تکواژ محسوب می‌شوند (← همان‌جا).



#### ۴-۱-۳ تکواژ دستوری «ب»

این تکواژ، همان *be / bē* در دوره میانه است که ظاهراً با همان کارکرد(های) مورد بحث در بخش ۳-۱-۳ به فارسی نو رسیده است و همان مناقشات نظری، در مورد آن قابل طرح است. علاوه بر فرضیه نشانه نمود کامل، سه تحلیل (فرضیه) عمده دیگر نیز در نوشتگان در مورد این تکواژ مطرح شده است: (۱) کارکرد تأکیدی؛ (۲) پیشوند اشتقاقی؛ (۳) بدون معنی و نقشی خاص<sup>۱</sup>. بهار (۱۳۷۳: ۳۳۳/۱-۳۳۵) این عنصر را «باء تأکید» دانسته و نمونه‌هایی از آن را ارائه کرده است. نغزگوی کهن نیز در تحلیلی عمومی از تمام کارکردهای این عنصر، معتقد است که «در قرون اولیه هجری، جزء «ب» با حفظ معنای جهت اولیه خود، معنای تأکیدی ضعیفی داشته است. با دستوری شدن «ب»، معنای جهت اولیه آن بیش از پیش تضعیف شده و معنای تأکیدی آن افزایش یافته است. با تقویت معنای تأکیدی، کاربرد «ب» خاص‌تر شده و تنها در ساخت‌های مضارع التزامی و امر به کار رفته است» (نغزگوی کهن ۱۳۹۲: ۴۶). فرشیدورد نیز معتقد است «ب» در قدیم یا هیچ نقشی نداشته و یا دارای جنبه تأکیدی بوده است و بر سر همه افعال اعم از ماضی مطلق...، ماضی استمراری...، ماضی نقلی...، ماضی بعید... و فعل مجهول... و افعال دیگر می‌آمده است» (فرشیدورد ۱۳۸۷: ۱۵۶). از دید وی، «گاهی استعمال «ب» بر اثر عادت با بعضی از فعل‌ها به کار می‌رفته است، بدون آنکه این عنصر، دارای معنی و نقش خاصی باشد. [همچنین] گاهی «ب» پیشوند اشتقاقی بوده است نه پیشوند تصریفی و در آن صورت، معنی فعل را تغییر می‌داده است؛ مانند بکردن...، بداشتن» (همان: ۱۵۷).

در مقابل، خانلری وجود کارکرد تأکیدی را صریحاً رد کرده است: «تأکید... مستلزم شواهد صریح و فراوان برای اثبات است و من تاکنون این‌گونه استدلال را که قانع‌کننده باشد، ندیده‌ام» (خانلری ۱۳۶۵: ۲۰۴/۲). وی فرضیه «بیان اتمام و انجام یافتن فعل» را نه تأیید می‌کند، نه رد؛ و می‌گوید که «مطلب، محتاج تحقیق بیشتری است» (همان‌جا). همچنین به باور او «تنها در بعضی موارد که این

۱. دو تحلیل قدیمی‌تر هم در مورد این تکواژ در سنت فرهنگ‌نامه‌ها و در دستورهای فارسی دیده می‌شود: «زینت» و نشانه «زاید» که دومی تقریباً شبیه فرضیه شماره (۳) است. این دو تحلیل در آثاری چون سبک‌شناسی بهار (تألیف: ۱۳۲۱) نیز رد شده‌اند: «بشر در هر چیز، صرفه‌جوی است؛ خاصه در زبان و تکلم... در این صورت، معنی ندارد که حرفی را برای زینت یا به زایدتی و بدون فایده بر لغتی بیفزاید، و در حقیقت، تا حرفی یا کلمه‌ای ضرورت معنوی نداشته باشد، بر زبان نگذرد» (بهار ۱۳۷۳: ۳۳۳/۱).

جزء، حکم پیشوند فعل دارد، معنی فعل را تغییر می‌دهد» (همان: ۲۰۵). صدیقیان نیز فرضیه کارکرد تأکیدی را با این استدلال رد می‌کند: «در مقایسه با جمله‌هایی که فعل آن با 'باء' و بدون 'باء' است، تأکیدی در اولی و عدم تأکیدی در دومی مشاهده نمی‌شود» (صدیقیان ۱۳۸۳: ۷۱). وی، ضمن طرح شواهدی از چند فعل محدود (رفتن، شدن، گفتن، رسیدن، شکستن، پرسیدن) و نقش «ب» در ایجاد تغییر معنایی، اظهار می‌کند که «شاید با بررسی کامل و در دست داشتن آمار دقیق بتوان قاعده استعمال و عدم استعمال 'باء' را در اول ماضی مطلق و فعل‌های دیگر به دست داد» و طرح این سؤال را به خانلری نسبت می‌دهد (همان: ۷۲). از سوی دیگر، احمدی گیوی، ضمن نقل دیدگاه‌های مختلف، به این توضیح بسنده می‌کند که «از هزاران شاهد گردآمده برمی‌آید که این پیش‌واژک، نه همه‌جا نقش زینت دارد و نه نقش تأکید؛ بلکه رسم نویسندگان و گویندگان دیرین بر این بوده که آن را بر سر بعضی فعل‌ها و برخی از مشتقات فعلی بیفزایند» (احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۱۶۴).

در مجموع، از دید نگارنده - همچنان که در بخش ۳-۱-۳ هم مطرح شد - فرضیه کارکرد تأکیدی، به دلیل عدم وجود قراین گفتمانی و وسعت حجم نمونه‌های حاوی این تکواژ، پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد؛ و فرضیه تکواژ واژگانی (پیشوند اشتقاقی) را نیز، به دلیل محدود بودن فعل‌هایی که نوعی تغییر معنا را در حضور یا غیاب «ب» نشان می‌دهند، به عنوان یک فرضیه عمومی نمی‌توان پذیرفت، هرچند معنی برای پذیرش آن در مورد افعال محدود مذکور وجود ندارد. با این حال، حتی همین افعال محدود نیز باید در سایر موارد وقوعشان بررسی شود تا مشخص شود که آیا تعمیم‌های معنایی مورد نظر همواره و در سایر متون هم برقرارند یا نه. از سوی دیگر، توجیه نظری حضور یک تکواژ فاقد معنای واژگانی و نقش دستوری در جایگاه قبل از فعل در یک بازه زمانی بسیار طولانی (شاید نزدیک به هزار سال) در یک زبان طبیعی، غیرممکن به نظر می‌رسد؛ هرچند در مورد اواخر این بازه زمانی (قبل از حذف تکواژ از جایگاه مورد بحث) شاید بتوان چنین فرضیه‌ای را تحت عنوان «خالی شدن تکواژ از معنای واژگانی/ نقش دستوری» قابل تأمل دانست.

آنچه تمایل نگارنده را برای قائل شدن به کارکرد نمودی کاملاً تقویت می‌کند، این است که هم‌اکنون، در تعداد زیادی از زبان‌های ایرانی و حتی گویش‌های زبان فارسی، گونه‌های

مختلف «ب» نقش پیشوند تصریفی برای نمود کامل را دارند (برای نمونه ← برجیان ۱۳۹۴: ۱۹۴-۲۲۹؛ سبزعلی‌پور ۱۳۹۴: ۸۴، ۲۵۴-۲۹۱؛ صبوری و روشن ۱۳۹۴: دبیرمقدم ۱۳۹۲: ۵۵۴-۵۵۵، ۱۰۵۳-۱۰۵۲، ۱۰۶۰-۱۰۵۸، ۱۱۰۸-۱۱۱۴، ۱۱۱۹-۱۱۲۳؛ نجفیان ۱۳۹۱: ۶۱-۶۳؛ اسماعیلی ۱۳۹۰: ۵۷، ۷۰-۷۹؛ سبزعلی‌پور ۱۳۸۹: ۷۰؛ فخرو و اسماعیلی ۱۳۸۹: ۸۳-۹۰؛ صدری ۱۳۸۶: ۵۷، ۶۶-۶۹؛ آقاریب ۱۳۸۳: ۲۶-۳۶؛ صادقی ۱۳۸۰: ۱۲۰؛ استاجی ۱۳۷۹: ۵۹-۶۶؛ کلباسی ۱۳۷۳: ۶۹-۷۰؛ همایون ۱۳۷۱: ۱۴-۱۵) یا معادلی برای این تکواژ وجود دارد که دارای چنین نقشی است (← دبیرمقدم ۱۳۹۲: ۹۸۶-۹۸۸). به بیان دیگر، رمزگذاری آشکار نمود کامل با یک پیشوند تصریفی در این زبان‌ها می‌تواند مقدمه‌ای برای طرح این ادعا باشد که احتمالاً مسیر دستوری‌شدگی مشابهی در فارسی نو نیز طی شده بوده و پویایی اجتماعی زبان فارسی یا عاملی درون‌زبانی به شکل‌گیری تحولات دستوری بعدی و نهایتاً حذف این پیشوند از نظام نمود منجر شده است. داده‌های (۳۳) نمونه‌هایی از کاربرد «ب» با فعل گذشته ساده‌اند:

۳۳. الف) باران ببارید و بر زمین بایستاد. (قرن ۴، بلعمی: ۲۴۰، در گیوی: ۲۶۰)

ب) یعقوب این دعا بخواند. جبرئیل بیامد. (قرن ۷، فرج: ۱۵۰، در گیوی: ۲۶۰)

پ) بخندید و بفرمود تا وی را هزار دینار دادند. (قرن ۱۰، جامی: ۳۱، در گیوی: ۲۶۱)

در نمونه‌های ارائه شده در احمدی گیوی (۱۳۸۰) گسستی بین قرن ۹ و ۱۰ با قرن ۱۲ و ۱۳ وجود دارد که شاید نشان‌دهنده گسستی معنادار در پیکره‌های زبانی باشد. در واقع، به دقت نمی‌توان تعیین کرد که شواهد تا چه قرنی رفتار طبیعی زبان (همراهی طبیعی «ب» با فعل زمان گذشته) را منعکس می‌کنند و از چه زمانی به بعد، کهن‌گرایی عامدانه نویسنده (همراه کردن «ب» با این فعل) هستند. داده (۳۳.پ) شاید از آخرین شواهد رفتار طبیعی زبان باشد؛ هرچند احتمال مصنوعی بودن این داده (تعلق به الگوهای زبان نوشتار، و نه گونه‌های گفتاری زنده) نیز منتفی نیست و احتمال تداوم این رفتار طبیعی تا یکی دو قرن بعد از آن نیز منتفی نیست. از سوی دیگر، نکته مهمی که در مورد رفتار این تکواژ باید به آن اشاره کرد این است که این تکواژ معمولاً با افعال پیشوندی (دارای پیشوند اشتقاقی) و افعال مرکب و افعال منفی همراه نمی‌شود (← خانلری ۱۳۶۵: ۲۰۶/۲-۲۰۹، ۲۱۷-۲۱۸). این توزیع تکمیلی بین

«ب» و پیشوند اشتقاقی و جزء غیرفعلی فعل مرکب و عنصر نفی را احتمالاً باید چنین توضیح داد که نظام دستور، این چهار عنصر و حتی «همی/می» را تقریباً متعلق به طبقه‌ای واحد (طبقه‌واژه‌های دارای قابلیت ترکیب/ باهم‌آیی با فعل) می‌بیند و معمولاً جایگاه واحدی را برای کل طبقه در اختیار قرار می‌دهد. داده‌هایی که این تعمیم را نقض می‌کنند، یا نمایانگر رفتارهای ابتدایی «ب» در روند دستوری‌شدگی‌اش و غلبه‌هویت اولیه‌ی قیدی آن هستند (← داده‌های خانلری ۱۳۶۵: ۲۱۷/۲-۲۱۸ و صدیقان ۱۳۸۳: ۶۹-۷۰ از باهم‌آیی «ب» و «ن»؛ و نیز داده (5.d) در مقاله حاضر و توضیحات آن) یا عدم مشارکت یکی از عناصر در فرایند ترکیب با فعل را نشان می‌دهند (← توضیح خانلری ۱۳۶۵: ۲۰۸/۲-۲۰۹ در مورد عدم تشکیل فعل مرکب به طور کامل و در نتیجه وجود امکان باهم‌آیی «ب» با فعل مرکب).

از سوی دیگر، سه دسته داده وجود دارد که استدلال‌های فوق در خصوص قائل شدن به کارکرد نمودی را به چالش می‌کشند: (۱) ساخت‌های تام و سایر ساخت‌های مرتبط با زمان گذشته مانند ساخت مجهول و گذشته التزامی و استمراری؛ (۲) مشتقات فعل مانند مصدر، مصدر مرخم، صفت فاعلی، صفت مفعولی و صفت لیاقت؛ (۳) باهم‌آیی «همی/می» و «ب». جمله‌های (۳۴) تا (۳۶)، به ترتیب، نمونه‌هایی از این داده‌ها هستند:

۳۴. الف) رود بکنده‌اند و آب بیاورده‌اند. (قرن ۴، حدودالعالم: ۳۸، در گیوی: ۳۸۵)

ب) وی دست ما بگرفته بود. (قرن ۶، اسرارالتوحید: ۲۴، در گیوی: ۴۲۶)

پ) هر دو بمرده بوده‌اند. (قرن ۴، طبری: ۱۱۰۵، در گیوی: ۴۶۱)

ت) نامه‌ها نیز بخوانده آمد. (قرن ۵، بیهقی: ۱۴۹، در گیوی: ۸۲۱)

ث) چه عذر تواند بود بعد از آنکه لباس جوانی بکنده باشد؟

(قرن ۷، یمینی: ۴۵۲، در گیوی: ۴۶۹)

ج) پس پیغمبر همچنان برفت. (قرن ۴، طبری، در فرشیدورد ۱۳۸۳: ۱۸۹)

۳۵. الف) ... بر مثال بشناختن پیغمبر است. (قرن ۴، طبری: ۳۲۱، در گیوی: ۱۶۷)

ب) تجملی که بود، می‌بایست گذاشت و برفت.

(قرن ۵، بیهقی: ۶۳۳، در فرشیدورد ۱۳۸۷: ۱۵۷)

پ) ... سیاه بادها را بشکننده تر باشد.

(قرن ۶، ذخیره خوارزمشاهی: ۱۴۱، در گیوی: ۱۶۹)

ت) آن، کوشکی است بکرده از آبگینه. (قرن ۴، طبری: ۱۲۰۵، در گیوی: ۱۶۸)

ث) نه بنوشتنی بُد، نه بنمودنی. (قرن ۴، فردوسی: ۱۵۱۰، در گیوی: ۱۶۹)

۳۶. الف) قطبی مر بنی اسرائیل را همی بزد که کار فرماید.

(قرن ۴، بلعمی: ۳۷۱، در گیوی: ۲۹۳)

ب) همچنان با غوغا می‌برفتند. (قرن ۴، طبری: ۱۱۵۳، در گیوی: ۲۸۶)

پ) بوسفیان... ایشان را بمی‌فریفت. (قرن ۶، قصص: ۴۶۴-۴۶۵، در گیوی: ۲۸۷)

توجیه باهم‌آیی «ب» با ساخت‌های تام (۳۴. الف - پ) کار ساده‌ای است: در این ساخت‌ها یک رویداد به طور کامل اتفاق افتاده است و سپس نتیجه آن تا نقطه زمانی دیگری تداوم یافته یا اینکه وقوع یک رویداد تا یک نقطه زمانی تکمیل شده است؛ و در هر دو شق، حضور نشانه نمود کامل منطقی و قابل انتظار است. جمله (۳۴. ت) نیز گزارش کامل شدن یک رویداد است؛ ضمن اینکه ساخت آن شبیه افعال مرکب است و ظهور نشانه نمود کامل در ابتدای ساخت موجّه است.

در جمله (۳۴. ث) بافت وقوع فعل مورد نظر التزامی است، ولی ساخت حاشیه‌ای (با فعل کمکی)، وجه التزامی را رمزگذاری کرده است و خلأ اطلاعات وجهی وجود ندارد. از سوی دیگر، «ب» در نقش وجهی خود با فعل زمان حال می‌آید، نه فعل گذشته (← بخش ۴-۲-۴) و، در نتیجه، ایفای نقش وجهی از جانب «ب» در این جمله تقریباً منتفی است. گزینه دوم برای توجیه «ب» در جمله (۳۴. ث) نقش نمودی است که چندان قابل دفاع نیست، زیرا عدم قطعیت موجود در بافت، با مفهوم نمود کامل (به عنوان گزارش وقوع قطعی فعل) سازگار نیست. بنابراین، (۳۴. ث) همچنان توجیه‌نشده باقی می‌ماند. در جمله (۳۴. ج) هم «ب» قطعاً نمی‌تواند کارکرد نمودی یا وجهی داشته باشد، زیرا نمود فعل ناکامل است (به دلیل حضور قید «همچنان») و هیچ نشانه‌ای از التزامی بودن وجه وجود ندارد. از سوی دیگر، وقتی جمله‌های (۳۴. الف - ج) را کنار هم می‌گذاریم، مشخصاً این

برداشت ایجاد می‌شود که ما با یک صیغگان کامل مواجهیم که «ب» در همه آنها حضور دارد، و این حضور به سادگی قابل توجیه نیست یا لاقلاً تحلیل نشانه نمود کامل چندان پذیرفتنی به نظر نمی‌آید.

جمله‌های (۳۵) هم بر پیچیدگی شرایط می‌افزایند. پذیرفتن تحلیلی شبیه جمله‌های (۲۲) یعنی قائل شدن به نقش وجهی برای (الف.۳۵) دشوار است و ظاهراً چیزی از جنس تحمیل باری بر ساختار است که توانایی حمل آن را ندارد: ساختار مشخصاً فاقد فعل پایه‌ای است که بتوان ادعا کرد مصدر را به عنوان مفعول (بندی یا قابل تحلیل به صورت بند) انتخاب کرده است. در جمله (ب.۳۵) چنین فعل پایه‌ای وجود دارد (می‌بایست)، ولی مشکل عمومی این است که اگر «ب» را نقش‌نمای وجه در نظر بگیریم، می‌بایست با فعل زمان حال همراه می‌شد، نه با فعل گذشته؛ مگر این که نشانه ساختواژی زمان در صورت ناخودایستای برفت را نادیده بگیریم. حاصل بحث این است که ظاهراً «ب» در هیچ یک از داده‌های (۳۵) کارکرد نمودی یا وجهی ندارد. همین وضعیت در داده‌های (۳۶) نیز برقرار است: این داده‌ها تحت تأثیر «همی / می» (قیدی یا نشانه نمود) نمود ناکامل دارند و بافت جمله هم اخباری است. آرایش‌های متفاوت «همی / می» و «ب» در این داده‌ها احتمالاً نشانه تقدم و تأخر این دو تکواژ نسبت به همدیگر در سیر دستوری‌شدگی‌شان در مقاطع مختلف زمانی و گونه‌های مختلف زبانی (گویش‌های هر متن) است: هرچه یک تکواژ بیشتر دستوری شده باشد، به فعل نزدیک‌تر است.

نخستین راه حلی که به ذهن می‌رسد، بازگشتن به یکی از سه فرضیه عمده‌ای است که در ابتدای بخش حاضر مطرح شد. دست‌کم فرضیه اول و سوم، توجیه‌گر همه داده‌های (۳۴) تا (۳۶) هستند، ولی طبعاً باید آنها را به جمله‌های (۳۳) نیز تسری داد و فرضیه نشانه نمود کامل را به کلی کنار گذاشت. راه حل دیگری که می‌توان ارائه کرد و قرابت زیادی نیز با فرضیه سوم مذکور دارد، فرضیه عمومی قیاس است: همراهی «ب» (به عنوان نشانه نمود کامل) با فعل گذشته مبنایی برای تشکیل یک الگوی عمومی قرار می‌گیرد که در سایر ساخت‌ها نیز به کار می‌رود. به بیان دیگر، صورت حاصل از باهم‌آیی اولیه در سایر ساخت‌های

(۳۴) تا (۳۵) و حتی (۳۶) نیز کاربرد می‌یابد و مبنای این تسری الگو فرایند عمومی قیاس است که سازوکاری فعال در زبان‌های طبیعی است. نگارنده این بحث را به مثابه پرسشی گشوده رها می‌کند.

#### ۴-۱-۴ پسوند تصریفی «-ی»

این تکواژ، یا همان پسوند تصریفی  $\bar{h}$  است (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۲۰۵) که در دوره میانه در بافت‌های تمنایی و نامحقق به کار می‌رفت (بخش ۳-۲-۲)؛ یا بازمانده فعل کمکی  $h\bar{e}$  (ترکیب ریشه  $h$  «بودن») با پسوند تمنایی  $\bar{e}$  است (آموزگار و تفضلی ۱۳۷۳: ۶۸؛ همچنین ← جمله (11.c) در مقاله حاضر) که در فارسی نو به صورت پسوند «-ی» جانشین پسوند  $\bar{e}(h)$  شده است. در فارسی نو، دو اتفاق دستوری جدید برای این پسوند رخ داده است: (۱) بر خلاف فارسی میانه که این پسوند فقط با فعل زمان حال و به جای شناسه مطابقه به کار می‌رفت، در فارسی نو، بافت کاربردی آن گسترش یافته و به عنوان یک تکواژ مستقل در کنار شناسه مطابقه، با همه زمان‌ها و برای اغلب شخص‌ها<sup>۱</sup> به کار می‌رود؛ (۲) نقش دستوری آن تعمیم یافته و علاوه بر کارکردهای تمنایی و نامحقق، نقش نشانه نمود عادت (به عنوان یکی از خوانش‌های نمود ناکامل) را نیز در هر دو زمان حال و گذشته بر عهده گرفته است.

پدیده دستوری اول به سادگی قابل درک است: زبایی یک‌وند تصریفی افزایش پیدا کرده و، ضمن کسب هویت مستقل وجهی (فاصله گرفتن از کارکرد مطابقه)، از زمان حال به زمان گذشته و ساخت‌های مرتبط با آن سرایت کرده است. پدیده دستوری دوم ظاهراً نوعی گسترش معنایی است که در زبان‌هایی گزارش شده است. تبیین دوهان این است که «موقعیت‌های وجه‌نما و عادت‌ی هر دو به رویدادهای فعلیت‌نیافته ارجاع می‌دهند (یعنی رویدادهایی که نقطه ارجاع ثابتی روی محور زمان ندارند)» (De Haan 2011: 452). دستورهای فارسی نو صرفاً به ایفای این نقش‌ها از سوی این پسوند اشاره کرده‌اند و توضیحی در مورد علت این تعمیم و

۱. احمدی گیوی (۱۳۸۰: ۳۱۶-۳۱۷) در جمع‌بندی نظراتی که در مورد تعدد صیغگان شخص و شمار این پسوند وجود دارد، در وجود صیغه اول شخص جمع و دوم شخص جمع تردیدهایی را مطرح کرده است.

در مورد زمینه اشتراک این دو نقش دستوری (نشانه نمود عادت و نشانه وجه تمنایی/ نامحقق) ارائه نکرده‌اند. لازار (Lazard 1963) نقش نمودی «-ی» را جز در بعضی از افعال حالتی [= ایستا] دلالت بر عادت و نه استمرار می‌داند (فرشیدورد ۱۳۸۳: ۱۹۶). خانلری (۱۳۶۵: ۲/۲۳۵) نیز نقش آن را فقط دلالت بر فعلی دانسته است که در زمان گذشته، پیاپی یا به طور دائم و به حکم عادت انجام می‌گرفته است (همچنین ← فرشیدورد ۱۳۸۷: ۱۶۲؛ صدیقیان ۱۳۸۳: ۷۷-۷۸؛ احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۲۸۴، ۳۱۶، ۶۰۸؛ بهار ۱۳۷۳: ۱/۳۴۶؛ خانلری ۱۳۶۵: ۲/۲۳۶، ۳۰۹، ۳۲۱). توضیح کوتاه فرشیدورد در پاورقی نیز پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد:

پسوند «ی» به نظر مؤلف در دو مورد به کار می‌رفته است: یکی محقق یا تحقق‌یافتنی که بر عادت و استمرار دلالت داشته است، دیگر در موارد غیرمحقق (تحقق‌نیافتنی) می‌آمده است؛ یعنی در مواردی که وقوع فعل قطعی نبوده؛ مانند شرط، تمنا، شک، بیان خواب و لزوم (فرشیدورد ۱۳۸۳: ۲۰۱).

در واقع، اولاً دسته‌بندی مفاهیم نمودی عادت و استمرار در مقوله وجهی محقق، پشتوانه نظری ندارد؛ و ثانیاً کاربرد یک عنصر زبانی در هر دو قطب یک تمایز دستوری را به‌سادگی نمی‌توان پذیرفت، مگر آنکه توجیه نظری شود. در هر حال، داده‌های (۳۷) و (۳۸) این پسوند تصریفی را به عنوان عضوی از نظام نمود، به ترتیب، در دو زمان حال و گذشته نشان می‌دهند:

۳۷. الف) خود، بادیه را دوست‌تر دارندی از شهرها. (قرن ۴، بلعمی: ۱۰۷۴، در گیوی: ۶۳۵)

ب) دانشمند بود. او را علی جعفر خوانندی. (قرن ۶، ژنده‌پیل: ۱۰۶، در گیوی: ۶۳۵)

۳۸. الف) هر باری وقت طعام چنین کردیمی.

(قرن ۴، هدایت‌المعلمین: ۳۱۰، در خانلری: ۲/۳۳۷)

ب) قصابی ... دست در شکم گوسفند کردی و پیه گرم بیرون کردی و همی خورد.

(قرن ۶، چهارمقاله: ۷۸، در گیوی: ۲۹۸)

ب) هرگاه آدم بهشت را یاد کردی، بیهوش شدی.

(قرن ۱۰، ارشاد‌الزراعة: ۳۷، در گیوی: ۲۹۶)



داده‌های فوق و نمونه‌های فراوانی که برای کارکرد نمودی این پسوند در زمان گذشته وجود دارد، نشان‌دهنده وجود سازوکاری موازی با «همی/می» در فارسی نو قدیم است. موازی بودن این دو سازوکار به خوبی در بندهای هم‌پایه در جمله (۳۸.ب) قابل مشاهده است. از سوی دیگر، دو الگوی باهم‌آیی در گونه زبانی مورد بحث دیده می‌شود که نمونه‌هایی از آنها در داده‌های (۳۹) تا (۴۰) ارائه شده است:

۳۹. الف) آدم... هر سالی کِشت همی کردی. (قرن ۴، بلعمی: ۸۷، در گیوی: ۳۰۲)  
ب) آن را می‌رُفتی و آب می‌زدی. (قرن ۹ و ۱۰، گازر: ج ۲، ۳۹، در گیوی: ۳۰۰)  
۴۰. الف) فریضه هر روز آن سنگ را بشستندی. (قرن ۵، فرخی: ۷۱، در گیوی: ۳۰۴)  
ب) ملوک... از چند دربند بگذشتندی.

(قرن ۹، زبده‌التواریخ: ج ۲، ۶۵۵، در گیوی: ۳۰۵)

در توجیه داده‌های (۳۹) احتمالاً باید از شرایط غیراقتصادی حضور دو تکواژ نمود ناکامل (هر دو با خوانش عادت) سخن گفت، زیرا وجود فعل مرگب و حضور «همی/می» در میانه این ساختار، اثبات هویت قیدی برای «همی/می» را کاملاً دشوار می‌کند.<sup>۱</sup> جمله‌های (۴۰) نیز کاملاً شبیه جمله‌های (۳۶) هستند و تحلیل یکسانی می‌توان برای آنها ارائه داد: «ب» در این جمله‌ها، نقش نشانه نمود کامل ندارد. الگوی باهم‌آیی مشابه دیگری نیز با بسامد کمتر وجود دارد: «همی/می + ب + فعل گذشته + ی» (← داده‌های احمدی گیوی: ۱۳۸۰: ۳۰۶). در این ساختارها نیز «ب» نشانه نمود نیست، «ی» نشانه نمود عادت است، و «همی/می» نشانه مضاعف برای نمود ناکامل عادت است یا کارکرد قیدی دارد.

#### ۴-۲ نظام وجه

در این بخش، ابتدا شواهدی از تداوم گسترده دو سازوکار فارسی میانه، یعنی فقدان رمزگذاری دستوری (بخش ۳-۲-۴) و پسوند تصریفی  $\bar{e}(h)$  (بخش ۳-۲-۲) در فارسی

۱. خانلری (۱۳۶۵: ۲۴۲/۲-۲۴۴) در چنین ساختارهایی تمایزی میان کارکرد «همی/می» (بیان استمرار) و «ی» (بیان تکرار و عادت) قائل شده است، ولی مثال‌های ایشان هم لزوماً چنین چیزی را نشان نمی‌دهد.

نو ارائه می‌گردد. سپس پسوند دستوری «-اد»، که تنها بازمانده سازوکار تفاوت در صیغگان مطابقت فاعل (بخش ۳-۲-۱) است، معرفی می‌شود. در ادامه، شواهدی از تداوم سازوکار تکواژ دستوری *be/be* (بخش ۳-۲-۵) به صورت «ب» در فارسی نو مطرح می‌شود و در پایان هم به بحث مناقشه‌برانگیز مشارکت کردن یا مشارکت نکردن تکواژ دستوری «همی/می» در نظام وجه در دوره نو خواهیم پرداخت. ذکر این نکته در اینجا لازم است که دو تکواژ دستوری *hēb* و *ē(w)* (بخش ۳-۲-۳) ظاهراً از فارسی میانه به فارسی نو نرسیده‌اند و سازوکارهای موازی دیگر نقش آنها را بر عهده گرفته‌اند.

#### ۴-۲-۱ بدون رمزگذاری دستوری

همچنان که در بخش ۳-۲-۴ مطرح شد، در دوره میانه سازوکاری به منظور خنثی‌سازی تقابل صورت‌های وجهی مختلف فعال شد و برآیند این سازوکار را می‌توان فقدان رمزگذاری دستوری وجه در صورت‌های فعل، و تکیه بر بافت زبانی / موقعیتی برای بیان مفاهیم وجهی نامید. این سازوکار در دوره نو نیز تا چندین قرن ادامه داشت و فعل‌های اخباری، التزامی، امری و تمنایی می‌توانستند بدون هیچ نشانه دستوری (همی/می، بی، ی، اد) به کار روند. الگویی از بسامد که احمدی گیوی ذکر کرده، این است که «در متون نخستین، مضارع اخباری بیشتر به صورت ساده [بدون نشانه] می‌آمده» (احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۵۰۸) و «مضارع التزامی نیز در متون کهن... ساختار ساده آن، بیش از انواع دیگر، رایج بوده و حتی به مضارع التزامی مُصَدَّر به 'ب' غلبه داشته است» (همان: ۵۷۱). داده‌های (۲۵) نمونه‌هایی از فقدان رمزگذاری دستوری برای وجه اخباری در زمان حال به شمار می‌روند و داده‌های (۲۴) و (۲۶) نمونه‌هایی از همین رفتار دستوری در زمان گذشته هستند. در واقع - همچنان که در بخش ۳-۲-۴ توضیح داده شد - تنها قرینه ساختاری برای وجود تمایز وجه در فارسی در چنین جنبه‌ای از رفتار دستوری آن، شناسه صفر در صورت مفرد وجه امری است (داده ۴۱.الف)؛ و صورت دوم شخص جمع نیز تفاوتی با سایر صورت‌ها نخواهد داشت (داده ۴۱.ب).

از سوی دیگر، داده‌های (۴۲) تا (۴۴) نمونه‌هایی از مفاهیم وجه‌نمایی هستند که در

همتاهای دستوری شده‌شان تمایز وجه التزامی یا حتی وجه تمنایی / نامحقق را تشکیل می‌دهند.

۴۱. الف) بیرون رو. (قرن ۹، جامی: ۴۱، در گیوی: ۶۶۱)

ب) امروز به مدد ایشان روید. (قرن ۸، غازی: ۱۴۸، در گیوی: ۶۶۱)

۴۲. الف) با جان بکوش تا تو را جوانمردی رسد. (قرن ۵، قابوس‌نامه: ۲۰۷، در گیوی: ۵۷۳)

ب) من روا ندارم که... با کفش و پای‌افزار روم.

(قرن ۶، اسرارالتوحید: ۲۲، در گیوی: ۶۰۶)

پ) گفتند: ای موسی، ترسیم که آن دیگران هلاک شدند.

(قرن ۴، بلعمی: ۴۲۱، در گیوی: ۲۷۱)

۴۳. الف) قماش آنجا اگر... شویند، طراوت نپذیرد. (قرن ۸، مستوفی: ۱۵۱، در گیوی: ۵۹۴)

ب) اگر کردیم آن را فریشته‌ای... بپوشیدیمی بر ایشان آنچه می‌پوشند.

(قرن ۴، طبری: ۴۳۷، در گیوی: ۳۶۶)

۴۴. الف) یارب، هزار سال ملک را بقا دهی. (قرن ۵، منوچهری: ۳۳، در گیوی: ۶۹۶)

ب) ای کاشکی که هر مو گردد زبان مرا. (قرن ۵، فرخی: ۲۹۷، در گیوی: ۶۲۳)

پ) باشد که درد خود را از او درمان یابی. (قرن ۶، ژنده‌پیل: ۳۳، در گیوی: ۵۸۸)

در داده‌های (۴۲)، بندهای وابسته (به ترتیب، بند قصدی<sup>۱</sup>، بند مفعولی و بند محرک<sup>۲</sup>) بافت لازم برای وجه التزامی را فراهم می‌کنند، ولی نشانه‌ای از دستوری‌شدگی این وجه به چشم نمی‌خورد. در داده‌های (۴۳) نیز بند وابسته شرط یک بافت مستعد برای دستوری‌شدگی وجه التزامی است، ولی در عمل، چنین اتفاقی رخ نداده است. داده‌های (۴۴) هم مفاهیم تمنایی را بیان می‌کنند، ولی وجه دستوری‌شده مستقلی را شکل نداده‌اند. همچنان تنها اطلاعاتی که منجر به خوانش وجه‌نمای تمنایی می‌شود، بافت است «(یارب)»، «ای کاشکی» و «باشد».

۴-۲-۲ پسوند تصریفی «-ی»

این پسوند دقیقاً همان پسوندی است که در بخش ۴-۱-۴ به سابقه تاریخی و کارکرد نمودی آن (نشانه نمود ناکامل) اشاره شد و تحت فرایند افزایش زایایی و تسری به زمان گذشته

(مورد اشاره در آن بخش) نیز قرار گرفته است. از سوی دیگر، به استناد دسته‌بندی‌های دستورنویسان فارسی میانه و شواهدی که ارائه کرده‌اند، این پسوند در دوره میانه نشانه وجه تمنایی و نامحقق بوده است (بخش ۳-۲-۲) و رفتار فارسی در دوره نو نیز نشان از تداوم همین کارکرد دارد. با این حال، شواهد نشان می‌دهد که دامنه کاربرد این پسوند در فارسی نو گسترش یافته است و رویدادهای کمترنامحقق (دارای فاصله کمتری از محقق) را نیز رمزگذاری می‌کند. بر این اساس، شاید در بعضی شواهد بتوان آن را نشانه وجه التزامی (در برداشتی شبیه فارسی امروز؛ بخش ۵) نیز دانست، ولی اصطلاح «نشانه وجه نامحقق» احتمالاً همچنان اصطلاح فراگیرتر و مناسب‌تری است. خانلری (۱۳۶۵: ۳۰۹/۲-۳۴۷) شواهد این پیشوند را ذیل بحث وجه‌های التزامی، شرطی و تمنایی آورده، ولی اشاره کرده که لازار (Lazard 1963) «عنوان غیرواقع یا غیرمحقق را برای همه فعل‌هایی که با این پسوند به کار می‌روند، اختیار کرده است». داده‌های (۴۵) تا (۴۸) نمونه‌هایی از این پسوند را نشان می‌دهند:

۴۵. الف) دل نمی‌داد که از پای قلعه کوه‌تیز ز استر شویمی.

(قرن ۵، بیهقی: ۷۰، در گیوی: ۶۱۲)

ب) کس زهره نداشت که پیش شیخ، این واقعه حکایت کردی.

(قرن ۶، حالات: ۵۱، در صدیقیان: ۸۰)

۴۶. الف) اگر ایشان مؤمنان و متقیان اندی، ثوابی که به نزدیک حق است، بهتر.

(قرن ۶، نسفی: ۲۹، در گیوی: ۶۱۶)

ب) اگر جهودان و ترسایان گرویدندی... گناهان ایشان پوشیده کردیمی.

(قرن ۶، نسفی: ۱۶۸، در گیوی: ۳۶۲)

۴۷. الف) کاشکی که عبدالمطلب نزدیک من آیدی.

(قرن ۵-۸، سیستان: ۶۱، در خانلری: ۳۳۲)

ب) چه بودی که شیخ را بر این، نظر نیفتادی. (قرن ۸، اوحدالدین: ۸۰، در گیوی: ۳۶۰)

۴۸. الف) گویی اهل گورستان، جمله از گورها برآمده بودندی.

(قرن ۶، قشیریه: ۷۱۲، در خانلری: ۳۴۱)

ب) اندر خواب دید که گور پیغامبر باز کردی و او را در کنار خود گرفتی.

(قرن ۶، رونق‌المجالس: ۲۰۹، در صدیقان: ۵۵)

در جمله‌های (۴۵) پسوند «-ی» به ترتیب در بند مفعولی و بند موصولی به فعل (به ترتیب، زمان حال و گذشته) متصل شده و رمزگذارنده رویداد نامحقیقی است که با رویدادهای محقق، کمتر فاصله دارد. در جمله (۴۶.الف) این پسوند در بند شرط حضور دارد و نوع رویداد کم و بیش شبیه جمله‌های (۴۵) است. در مقابل، در جمله (۴۶.ب) پسوند در هر دو بند شرط و پایه آمده است و هر دو رویداد کاملاً نامحقق هستند. داده‌های (۴۷) نیز مفهوم تمنايي دارند و از پیش نمونه‌های رویداد نامحقق به شمار می‌روند. در داده‌های (۴۸) آنچه بیان شده است، به بیان خانلری (۱۳۶۵: ۳۴۰/۲) «تصور وقوع یا وجود امری است به قیاس با فعلی واقعی، یا بیان جریان فعلی است در عالم خواب». در مجموع، از شواهد فوق و دیگر نمونه‌های فراوان موجود، چنین برمی‌آید که کارکرد غالب این پسوند رمزگذاری رویدادهای نامحقق است. از سوی دیگر، این پسوند می‌تواند با «می» و «ب» باهم آبی داشته باشد:

۴۹. اگر او را پنهان می‌کردمی، خود پیش تو نیاوردمی.

(قرن ۶، سمک: ۱۱۷/۳/۱، در گیوی: ۳۶۴)

۵۰. الف) اگر بخواهیمی، ایشان را نابینا کنیمی.

(قرن ۴ و ۵، مجید: ۱، ۶۵۰، خانلری: ۳۲۵)

ب) و گر مرا هزار جان استی و بدانمی که... ملک را فایده باشد... به ترک همه بگویمی.

(قرن ۶، کليلة: ۱۳۹، در گیوی: ۶۱۶)

پ) لقمه نزدیک بود که از دستش بیفتادی. (قرن ۴، بلعمی: ۲۵۷، در گیوی: ۳۴۰)

در جمله (۴۹) به نظر می‌رسد که «می» نقش نمودی (نشانه نمود ناکامل) دارد و «-ی» نقش وجهی ایفا می‌کند. در فعل‌های «بخواهیمی» در (۵۰.الف) و «بدانمی» در (۵۰.ب) ظاهراً «ب» و «-ی» هر دو نقش وجهی مشابهی دارند و باید از شرایط غیراقتصادی نشان‌گذاری مضاعف سخن گفت (برای معرفی نقش وجهی «ب»، ← بخش ۴-۲-۴). در «بگویمی» پسوند «-ی» نقش وجهی التزامی دارد، ولی احتمالاً «ب» نقش وجهی آینده‌نمایی دارد (← بخش‌های

۳-۲-۵ و ۴-۲-۴). در (۵۰.پ) نیز «ب» - صرف نظر از مناقشات پیرامون آن - نشانه نمود کامل است و فقط «ی» نقش وجهی دارد.

#### ۴-۲-۳ پسوند تصریفی «-اد»

در بخش ۳-۲-۱ شناسه‌های خاص وجه التزامی و تمنایی در دوره میانه معرفی شد و در بخش ۳-۲-۴ از حرکت نظام دستور زبان در همان دوره میانه به منظور حذف این شناسه‌ها از نظام مطابقه و واگذاری نقش آنها به شناسه‌های وجه اخباری و امری (خنثی‌سازی تقابل دو دسته شناسه و تعمیم یکی به دیگری) سخن گفتیم. در هر حال، برآیند این تلاش حذفی دستور زبان این بود که فقط یکی از اعضای صیغگان (6.b) یعنی شناسه سوم شخص مفرد به فارسی نورسید<sup>۱</sup> (ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۲۰۴). این شناسه که به صورت پسوند تصریفی «-اد» به کار می‌رود، علاوه بر کارکرد مطابقه با فاعل سوم شخص مفرد، مفهوم دعایی را که یکی از زیرمجموعه‌های وجه تمنایی است، رمزگذاری می‌کند. بنابراین، این پسوند را در اصطلاح عام‌تر می‌توان پسوند وجه تمنایی دانست (خانلری ۱۳۶۵: ۳۳۱/۲). نمونه‌هایی از این پسوند در جمله‌های (۵۱) آمده است:

۵۱. الف) خدای عز و جل مرا بَدَل، بِه از شما دهاد و یا مرا پیش خویش براد و بر شما کسی

گماراد که شما را مکافات کند. (قرن ۴، بلعمی: ۲۲۰، در خانلری: ۳۳۴)

ب) فریادرس... را از درد بی‌درمان امان بخشاد. (قرن ۸، عراضه: ۸۶، در گیوی: ۶۹۱)

فعل دعایی باد (و گونه قدیمی‌تر و بسیار کم‌بسامد بود) و صورت منفی آن یعنی مباد نیز از همین پسوند ساخته شده‌اند. این فعل در برخی گونه‌های زبانی به صورت بن فعل زمان حال بازتحلیل شده و مجدداً شناسه مطابقه گرفته و صورت‌هایی چون بادی، بادید، بادند و مبادم با بسامد وقوع بسیار پایین شکل گرفته است (← نمونه‌هایی در احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۶۹۲-۶۹۵). همین اتفاق دستوری برای فعل زیاد (وجه تمنایی دعایی از زیستن) هم رخ داده و

۱. در دوره نو، شناسه اول شخص مفرد التزامی (-ām) هم در تعداد محدودی نمونه ثبت شده است (← احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۶۹۵).

صورت زیادی با تعداد محدودی نمونه در متون تشکیل شده است (← همان‌جا). از سوی دیگر، صورت‌های دعایی دارای «-اد» می‌توانند با نشانهٔ وجهی «ب» (بخش ۴-۲-۴) نیز همراه شوند. در چنین نمونه‌هایی قاعدتاً با رمزگذاری مضاعف وجه مواجهیم: یک نشانهٔ عمومی وجه التزامی در ابتدای فعل آمده است و یک پسوند خاص وجه تمنایی به انتهای فعل چسبیده است. داده‌های (۵۲) نمونه‌هایی از این رفتار دستوری را نشان می‌دهند:

۵۲. الف) خدای ببخشاید تو را. (قرن ۴، بلعمی: ۷۳، در گیوی: ۶۸۹)  
ب) این اقبال تا قیامت بماناد. (قرن ۶، راحة‌الصدر: ۱۴۹، در خانلری: ۳۳۶)

#### ۴-۲-۴ تکواژ دستوری «ب»

این تکواژ، همان *be / bē* به عنوان نشانهٔ وجه غیراخباری (التزامی و تمنایی و امری) در فارسی میانه است که دقیقاً با همان کارکردها به فارسی نو رسیده است؛ یا اینکه اصلاً همین تکواژ فارسی نو با کارکردهایش، در فرایند نسخه‌برداری و بازنویسی متأخر متون فارسی میانه وارد آنها شده است (← ارجاعات بخش ۳-۲-۵). مقاله حاضر عمدتاً احتمال اول را ترجیح می‌دهد و به «ب» در فارسی نو به چشم تداوم سازوکاری قدیمی تر نگاه می‌کند. در هر حال، تمام بافت‌هایی که برای وقوع *be / bē* نشان داده شد، برای «ب» نیز وجود دارد. ابتدا داده‌های (۵۳) تا (۵۵) را در نظر بگیرید:

۵۳. الف) کاردها برگرفتند تا ترنج‌ها بپزند. (قرن ۵، قصص: ۱۰۲، در خانلری: ۳۰۸)  
ب) اما چون محققان و اهل بصر ببینند، در آن نیاویزند.

- (قرن ۵، هجویری: ۱۹۱، در گیوی: ۵۹۲)  
پ) گفتند مگر بمیرد. (قرن ۴، طبری: ۶۹۸، در گیوی: ۵۸۷)

- ۵۴) پیامرزد خدای عز و جل، شما را. (قرن ۴، طبری: ۷۵۵-۷۵۶، در گیوی: ۶۹۶)

۵۵. الف) مریم را گفت: بجنبان آن ستون را. (قرن ۴، بلعمی: ۷۵۳، در گیوی: ۷۸۳)  
ب) اگر هیچ هوش دارید، بگروید به وی. (قرن ۴، تفسیر: ۷۴، در گیوی: ۵۹۶)

از آنجایی که سازوکار مورد بحث، به فارسی امروز نیز رسیده، شواهد فوق تعمداً همگی از

قرن ۴ و ۵ انتخاب شده‌اند. شواهد (۵۳)، به ترتیب، بافت‌های التزامی بند قصدی، بند شرط محتمل، و بند بیانگر مفهوم وجه‌نمای احتمال را نشان می‌دهند، شاهد (۵۴) مفهوم تمنایی دعا را رمزگذاری می‌کند، و داده‌های (۵۵) امری‌اند. این شواهد، نشان‌دهنده ادغام سه وجه التزامی و تمنایی و امری هستند و می‌توان این مجموعه را «وجه غیراخباری» نامید. این نشانه اصولاً فقط با بن فعل زمان حال همراه می‌شود.

نقش دیگری که *be / bē* در فارسی میانه می‌تواند برعهده گیرد، رمزگذاری رویدادهای آینده به مثابه وضعیت‌هایی نامحقق است. ایفای چنین نقشی دقیقاً در مورد «ب» هم دیده می‌شود:

۵۶. الف) آن روز بگوید خبرهای خویش را. (قرن ۴، تفسیر: ۵۲، در گیوی: ۵۴۹)

ب) گفت: هیچ دانی که بدین جانب رسیدند؟ گفت: ندانم اما زود برسند.

(قرن ۶، سمک: ۲۷۱/۱، در صدیقیان: ۵۸)

پ) اگر باد هیبت تو بر بیشه بگذرد، شیر از تبلرزه اندیشه تو بسوزد.

(قرن ۷، وراوینی: ۱۳۷، در گیوی: ۵۹۳)

ت) این دولت در این خاندان بخواهد ماند روزگار دراز.

(قرن ۵، بیهقی: ۲۵۹، در گیوی: ۱۶۶)

در دستوره‌های فارسی نو نیز به این رفتار زبانی اشاره شده است. احمدی گیوی (۱۳۸۰: ۵۴۸-۵۴۹) یکی از پیام‌ها و مفهوم‌های مضارع اخباری را بیان وقوع فعل در زمان آینده دانسته<sup>۱</sup> و بدون ارائه توضیحی، یکی از تنوعات ساختی آن را همراهی فعل با «ب» فهرست کرده است.<sup>۲</sup> در خصوص ساخت‌هایی مانند (۵۶.ت) هم ناتل خانلری (۱۳۶۵: ۲۹۲) تصریح کرده است که «گاهی نیز از این صورت صریحاً معنی آینده برمی‌آید».

۱. یکی دیگر از تنوعات ساختاری در فهرست گیوی برای بیان رویدادهای آینده، ساختار ساده مضارع اخباری است که معادل سازوکار فقدان رمزگذاری دستوری در مقاله حاضر (بخش ۴-۲-۱) به شمار می‌رود: «ذکر آن در موضع خویش آید» (قرن ۷، جوینی: ۴۴/۲، در گیوی: ۵۴۹)

۲. این ساخت در حداقل یک زبان ایرانی (تالشی) به صورت ترکیب پیشوند *ba-* یا *bae-* با بن فعل زمان گذشته گزارش شده است (← دبیرمقدم ۱۳۹۲: ۴۸۵-۴۸۸؛ رضایی ۱۳۸۵: ۸۹-۹۰).



در پایان بخش ۳-۲-۵ نیز به دو ساخت اشکال‌برانگیز در فارسی میانه اشاره شد: همراهی *be / bē* با مصدر، و همراهی آن با فعل کمکی وجه‌نما. این دو ساخت عیناً در فارسی نو هم دیده می‌شود. در فارسی میانه دو فرضیه برای همراهی با مصدر (داده‌های ۲۲) ارائه شد: نقش وجهی مبتنی بر رابطه مصدر با فعل پایه، و نقش قیاسی مبتنی بر بسط یافتن تکواژ نمودی به ساخت‌های مشابه. در فارسی میانه، به دلیل کمبود داده‌ها، فرضیه اول تا حد زیادی ترجیح داده شد. در مورد فارسی نو، ضمن طرح داده‌های باهم‌آیی «ب» با مصدر (جمله‌های ۳۵) عمدتاً جانب فرضیه دوم (قیاس) را گرفتیم. در هر حال، فرض مسلّم آن است که برای این باهم‌آیی باید تحلیلی یکسان در فارسی میانه و نو ارائه کرد. همچنین در تقابل با داده‌های (۳۵-الف-ب) می‌توان نمونه‌هایی ارائه کرد که کاملاً شبیه داده‌های (۲۲) رفتار می‌کنند:

۵۷. الف) یوسف حیلت نیافت مگر جواب آن، راست بگفتن.

(قرن ۴، طبری: ۷۷۶، در گیوی: ۲۵۰)

ب) این کتاب را ... بستردن نتواند. (قرن ۵، قابوس‌نامه، در گیوی: ۱۶۷)

دومین ساخت اشکال‌برانگیز باهم‌آیی تکواژ مورد بحث با فعل وجه‌نماست که نمونه‌های فارسی میانه آن در جمله‌های (۲۳) مطرح شد. جمله‌های (۵۸) را به عنوان نمونه‌های این رفتار زبانی در فارسی نو قدیم در نظر بگیرد:

۵۸. الف) آدم ... آنچه بیایست فرمودن، بفرمود. (قرن ۴، بلعمی: ۱۰۸، در گیوی: ۱۳۰۷)

ب) بیاید گفتن تا این کار چه گونه است. (قرن ۶، سمک: ۶۴/۱، در گیوی: ۱۳۲۳)

پ) علم طبیعیات... به حس بشاید دیدن. (قرن ۵، ابن‌سینا: ۳، در گیوی: ۱۴۰۸)

در (۵۸-الف) به سادگی می‌توان نقش دو تکواژ «ب» در ابتدای دو فعل جمله را یکسان دانست: احتمالاً نشانه نمود کامل. در (۵۸-ب-پ) نمود بندهای پایه ناکامل است و وجه آنها نیز اخباری است. اگر بنا بر دفاع از نقش وجهی باشد، یک راه حل این است که ادعا کنیم قرابت معنایی فعل‌های وجه‌نما با وجه التزامی باعث ظهور «ب» در ابتدای آنها شده است. اگر هم اصراری بر منحصر کردن نقش‌های «ب» در فارسی نو قدیم به نقش نمودی و وجهی

نداشته باشیم، فرضیه‌های سه‌گانه مطرح‌شده در بخش ۴-۱-۳ و فرضیه قیاس‌گزینه‌های موجود برای تحلیل جمله‌های (۵۸) هستند. نگارنده باب بحث را مفتوح رها می‌کند. آخرین نکته‌ای که در بخش حاضر باید به آن پرداخت باهم‌آیی «ب» در نقش نشانه‌ی وجه غیراخباری با «همی/می» (نشانه نمود ناکامل) و پسوند «-ی» است. نمونه‌ای از باهم‌آیی «ب» و «-ی» در جمله (۵۰.الف) ارائه شد و ادعا شد که هر دو نشانه نمود غیراخباری‌اند. در واقع، در چنین جمله‌هایی اگر قابلیت تداوم در فعل وجود داشته باشد، امکان تحلیل «-ی» به عنوان نشانه نمود نیز وجود دارد، ولی گزینه‌ای دور از ذهن و ضعیف به نظر می‌رسد. زنجیره «ب + فعل امر + ی» نیز مشاهده نشد و زنجیره «همی/می + ب + فعل امر» هم در بخش ۴-۲-۵ بررسی خواهد شد. تنها زنجیره‌ای که در بخش حاضر می‌توان به آن پرداخت «همی/می + ب + فعل زمان حال» است. در این زنجیره‌ها «همی/می» نقش نمودی یا قیدی دارد و «ب» نشانه وجه غیراخباری است:

۵۹. الف) بیامد که لشکر همی بنگرد. (قرن ۴، فردوسی: ۶۸/۴، در گیوی: ۵۸۰)

ب) نخست گردن او را فگار کنم تا جان و جگر می بکند.

(قرن ۵، بیهقی: ۱۸۷، در گیوی: ۵۷۸)

۴-۲-۵ تکواژ دستوری «همی/می»  
یکی از معماهای نظام نمود و وجه در فارسی نو - به خصوص بخشی از آن که تا فارسی امروز هم ادامه دارد - بافت‌هایی است که به نظر می‌رسد «همی/می» نقش نشانه وجه غیراخباری را بر عهده گرفته است. در واقع، جنبه معماگونه این رفتار این است که «همی/می»، به عنوان نشانه نمود ناکامل، بیشترین قرابت را با وجه اخباری خصوصاً در زمان حال دارد و قاعدتاً نباید به قطب مقابل گرایش پیدا کرده باشد. راه حل فرشیدورد برای این تناقض این است که این تکواژ (بیشتر در گونه متأخرتر آن یعنی «می») «در قدیم بر استمرار و عادت و تأکید دلالت می‌کرده و شاید نشانه حد و نمود فعل بوده است و با وجه فعل ارتباطی نداشته است؛ از این رو، با وجه اخباری و التزامی و امری هر سه می‌آمده است، ولی از قرن نهم به بعد، بیشتر به فعل‌های وجه اخباری می‌چسبیده است و امروز نشان‌دهنده دو امر است: یکی وجه اخباری (فقط در مضارع)، دیگر

استمرار و عادت و احتمال و شرط (بیشتر در ماضی)» (فرشیدورد ۱۳۸۷: ۱۵۸). پیش از آغاز بحث، داده‌های زیر را در نظر بگیرید:

۶۰. الف) پنجاه پیل آنجا بیستند تا آن را همی کُشند. (قرن ۴، بلعمی: ۹۵۹، در گیوی: ۵۷۸)  
ب) این جایگاه مسجدی نباید ساخت تا در آن عبادت می‌کنند.

(قرن ۴، طبری: ۱۲۲۴، در گیوی: ۵۷۴)

۶۱. الف) همه... باید که از مال یکدیگر خرج می‌کنند.

(قرن ۵، سیاست‌نامه: ۲۳۳، در گیوی: ۵۷۴)

ب) ما می‌بایست می‌خواندیم. (قرن ۶، اسرارالتوحید: ۴۳، در گیوی: ۱۳۰۸)

۶۲. الف) اگر هاجر آن آب را بند نمی‌کرد، رودی بودی.

(قرن ۸، مستوفی: ۳، در گیوی: ۳۶۱)

ب) اگر ندادی یا عذر گفתי، کفایت می‌کردند. (قرن ۸، غازانی: ۳۶۱، در گیوی: ۳۶۱)

۶۳. الف) بترسید مبادا وی را صرع همی افتد. (قرن ۵، قصص: ۴۵۰، در گیوی: ۵۷۹)

ب) همه آن خواهند که به چیزی خوب و خوش می‌نگرند.

(قرن ۷، مرصاد: ۱۶۴، در گیوی: ۵۹۰)

ب) مرا ای کاشکی مادر نمی‌زاد. (قرن ۹، جامی: ۳۵۹)

۶۴. الف) تو شمار همی کن. (قرن ۴، طبری: ۱۳۴۶، در گیوی: ۵۸۶)

ب) او را برگیرید و طعام و شراب بر او عرضه می‌دارید.

(قرن ۵، قصص: ۱۳۹، در گیوی: ۵۸۳)

پ) می‌بدانید کاین جهان فسوس / همه باد است...<sup>۱</sup>

(قرن ۴ و ۵، خطیری: ۵، در گیوی: ۵۸۳)

ت) همی نپرستید از فرودِ خدای. (قرن ۵، تفسیر: ۱۸۹، در گیوی: ۵۸۵)

کلیت ادعای فرشیدورد کاملاً درست است: نقش نمودی «همی / می» بر نقش وجهی

آن تقدم تاریخی دارد و «همی / می» به عنوان قید استمرار یا نشانه نمود ناکامل در بافت‌های

۱. این داده کاملاً شبیه مثال‌های پاورقی دوم در بخش ۴-۱-۲ است: «همی / می» ظاهراً نقش قیدی دارد.

مختلف به کار می‌رفته است. از دید نگارنده، آنچه نیازمند تحلیل است، اتفاق دستوری‌ای است که باعث شکل‌گیری کارکرد بیان مفاهیم «احتمال و شرط» (در نقل قول فرشیدورد) در ساخت‌های زمان گذشته شده است. بخشی از سناریویی که بایی و همکاران (۱۹۹۴) برای نحوه شکل‌گیری نشانه‌های التزامی از منشا اخباری مطرح کرده‌اند، قابل تطبیق بر فارسی و تا حدی روشنگر اتفاق دستوری مورد بحث در آن است (با این توضیح که در اینجا نگارنده صرفاً عدم تقارن بند پایه و پیرو و تأثیر بافت در بازتحلیل یک نشانه را مد نظر دارد). از دید آنها، در فرایند مورد بحث، نشانه جدیدی برای وجه اخباری در بند پایه شکل می‌گیرد و نشانه اخباری قدیمی در بند پیرو، که محافظه‌کارتر است، حفظ می‌شود. این نشانه قدیمی به تدریج، تحت تأثیر بافت پیرامونش که محتوای وجه‌نما دارد، به نشانه وجه التزامی تبدیل می‌شود (Bybee et al. 1994: 230-231). اگر فرضاً قرن نهم را — طبق ادعای فرشیدورد — ملاک قرار دهیم، اتفاقی که بایی و همکاران توصیف کرده‌اند، هنوز تقریباً برای هیچ‌یک از بافت‌های (۶۰) تا (۶۴) رخ نداده است و هنوز «همی / می» به نشانه وجه التزامی تبدیل نشده است. یک نتیجه‌گیری منطقی از بحث فوق، این خواهد بود که در اغلب یا همه ساخت‌های مورد بحث هنوز دستوری‌شدگی «همی / می» برای وجه التزامی صورت نگرفته است. چنین تعمیمی در مورد ساخت‌های (۶۴) به سادگی برقرار است و دستورنویسان فارسی نیز چنین ساخت‌هایی را استمراری یا تأکیدی دانسته‌اند (← احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۶۸۰؛ فرشیدورد ۱۳۸۳: ۱۸۱، ۱۸۵؛ صدیقیان ۱۳۸۳: ۱۰۱). در مورد سایر ساخت‌ها دو امکان نظری موجود است: (۱) «همی / می» را در همه آنها نمودی یا قیدی بدانیم (نگارنده — بنا به دلایل پیش‌گفته در مقاله — تمایلی به فرضیه نقش تأکیدی ندارد) و قائل به سازوکار عدم دخالت عناصر دستوری در رمزگذاری وجه شویم (سازوکار فقدان رمزگذاری دستوری) و پیکربندی بندها در جمله (رابطه بندهای پایه و پیرو) را مسئول تعیین بندهای دارای وجه اخباری و التزامی بدانیم؛ (۲) در بعضی از انواع بند پیرو — از جمله در (۶۱.ب)، (۶۲.الف) و (۶۳.پ) — پیشاپیش، دستوری‌شدگی «می» به عنوان نشانه وجه التزامی صورت گرفته یا لاقلاً آغاز شده، و بعضی از انواع بند پیرو هرگز به سمت چنین فرایندی گرایش پیدا

نکرده‌اند. امکان نظری دوم، ظاهر وجیه‌تری دارد، ولی قاعدتاً باید یک ملاک دستوری واضح برای تفکیک این دو دسته از بندهای پیرو (آنها که تحت فرایند قرار گرفته‌اند و آنها که قرار نگرفته‌اند) وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد این ملاک دستوری «مقولهٔ زمان» است: ساخت‌هایی که فعل زمان گذشته دارند نهایتاً فرایند دستوری‌شدگی «می» به عنوان نشانهٔ وجه التزامی را تکمیل کرده‌اند و به فارسی امروز رسیده‌اند؛ و ساخت‌های زمان حال نهایتاً «می» را از دست داده‌اند. اینکه چرا مقولهٔ زمان نقشی چنین قاطع را در این میان بازی کرده است، خود، پرسشی است که نیازمند بررسی است.

#### ۵ تصویر کنونی: نظام نمود و وجه در فارسی امروز

از میان چهار سازوکار فعال در نظام نمود فارسی قدیم، دو سازوکار یعنی نشانهٔ نمود کامل «ب» و نشانهٔ نمود عادتی «-ی» کاملاً از نظام نمود فارسی امروز حذف شده‌اند و تقریباً هیچ رد پایی هم از خود به جای نگذاشته‌اند. سازوکار فقدان رمزگذاری دستوری هم در بخش‌هایی از نظام که قبلاً دیده می‌شد، تقریباً حذف شده و رد پای آن فقط در سه فعل بودن، داشتن و بایستن تا حد زیادی دیده می‌شود. متقابلاً این سازوکار در بخش‌های دیگری از نظام که قبلاً فعال نبود اینک فعال شده است، که توضیح آن در پی خواهد آمد. در نقطهٔ مقابل این سه فرایند دستوری غیرفعال‌سازی، سازوکار چهارم یعنی نشانهٔ نمود ناکامل «همی / می» به صورت پیشوند تصریفی «می» به فارسی امروز رسیده و به تمام بافت‌های ناکامل — به جز سه فعل استثنائی مذکور — تعمیم یافته است.

در مقام تحلیل، چنین به نظر می‌رسد که اتفاق دستوری اصلی در نظام نمود فارسی در دورهٔ منتهی به فارسی امروز، این بوده است که فرایند دستوری‌شدگی «می»، به عنوان نشانهٔ نمود ناکامل، تکمیل شده و این عنصر در چهارچوب الگوی معمول ساخت‌واژهٔ تصریفی، در تمام بافت‌ها اجباری شده است. تنها خلاً در الگوی کاربرد آن سه فعل است. به تبع این اتفاق اصلی، سه اتفاق دستوری دیگر هم رخ داده است: (۱) خلاً ساخت‌واژی موجود در افعال دارای نمود ناکامل، با پیشوند «می» پر شده است و، در نتیجه، دیگر نظام نمود در حوزه

نمود ناکامل، واجد رمزگذاری مستقیم دستوری است؛ ۲) با تثبیت تدریجی «می» نظام نمود ترجیح داده است که، به تدریج، قطب مقابل این پیشوند یعنی نشانه نمود کامل «ب» را از نظام خارج کند و، در نتیجه، نظام در حوزه نمود کامل فاقد رمزگذاری دستوری شده است؛ ۳) پسوند تصریفی «-ی»، که قدیمی‌ترین عضو نظام بود، در عرصه رقابت از «می» شکست خورده و از گردونه خارج شده است.

توضیح بیشتر در مورد جمع‌بندی فوق از طریق مرور داده‌ها امکان‌پذیر است. ابتدا این واقعیت رفتاری را در نظر بگیرید که در فارسی امروز، ساخت‌های است، هست و بود مجازند و ساخت‌های \*می‌است و \*می‌هست نادرست‌اند و می‌بود نیز فقط در بافت‌های شرطی نامحقق و آرزوی نامحقق به کار می‌رود که احتمالاً می‌توان «می» را، در آن، وجهی دانست (به شرط الزام به وفاداری به مباحث بخش ۴-۲-۵). تنها استثنای موجود، می‌باشد است که شبیه الگوی عمومی فارسی امروز و نه الگوی استثنائی بودن رفتار می‌کند. از سوی دیگر، الگوی بودن، در مورد فعل داشتن هم برقرار است: \*می‌دارد و \*می‌داشت. استثنای رفتاری آن نیز می‌داشت در بافت نامحقق شرطی و تمنایی است؛ و همچنین افعال مرکبی چون نگه داشتن، گرامی داشتن و پاس داشتن. فعل بایستن هم در صورت‌های پرکاربردترش، یعنی باید و بایست، فاقد نشانه دستوری است. در صورت کم‌کاربردتر می‌بایست و صورت بسیار کم‌کاربرد می‌باید اگر «می» را نشانه نمود ناکامل بدانیم، نوعی رفتار استثنائی تلقی خواهد شد، ولی اگر آن را نشانه وجه بدانیم، استثنا تلقی نمی‌شود. فرشیدورد (۱۳۸۷: ۱۶۰) علت رفتار استثنائی این سه فعل را پراستعمال بودن آنها و، در نتیجه، حذف «می» و «ب» برای کوتاهی سخن دانسته است؛ و نیز بی‌تأثیر بودن «می» در معنی افعالی که بر حالت دلالت می‌کنند. مفیدی (۱۳۹۰ب) عامل دوم (ایستا بودن این افعال) را مؤثرتر دانسته و بحث را در این محور پیش برده است. در هر حال، برخلاف این سه فعل استثنائی، در تمام افعال دیگر زبان فارسی — اعم از ساده و مرکب و پیشوندی — حضور «می» برای نمود ناکامل اجباری است: تمام افعال زمان حال و تمام افعال گذشته استمراری اجباراً «می» می‌گیرند. از سوی دیگر، با تثبیت «می» در مقام نشانه نمود ناکامل، نشانه نمود کامل «ب» به کلی

حذف شده است، چرا که تمایل اقتصادی زبان‌ها این است که حتی الامکان فقط یکی از دو قطب هر تمایز دستوری را رمزگذاری آشکار کنند. در پی این حذف، تمام افعال زمان گذشته به جز گذشته استمراری، فاقد رمزگذاری آشکار شده‌اند. نغزگوی کهن (۱۳۹۲: ۴۷)، که اصولاً نقش «ب» در قرون متقدم هجری را تأکیدی می‌داند، معتقد است که «وجود معنای ذاتی تأکید در ماضی به خودی خود، حذف «ب» با معنای ضعیف تأکید را [در زمانی که این جزء واژه‌بست بوده] تسهیل می‌کند». اگر دیدگاه نغزگوی کهن را بپذیریم، نتیجه‌گیری منطقی این خواهد بود که «ب» هیچ‌گاه به نظام نمود راه نیافته است. ولی اگر معتقد به تبدیل آن به نشانه نمود کامل در مقطعی از تاریخ زبان فارسی باشیم، روند حذف آن از نظام نمود نیز پرسشی است که نیازمند بحث خواهد بود. گزارش استاجی (۱۳۷۹: ۶۶) از گویش سبزواری می‌تواند در این راستا جالب باشد: «این پیشوند با تمام افعال ماضی همراه نمی‌شود و استعمال آن رو به کاهش دارد. پاره‌ای از فعل‌هایی که پیش‌تر با پیشوند *be-* به کار می‌رفته‌اند، اکنون بدون *be-* به کار می‌روند». نکته جالب در گزارش استاجی، فعل‌هایی است که دارای تناوب‌اند (انداخت، افتاد، ایستاد) و فهرست فعل‌های دیگری که بدون این پیشوند به کار می‌روند: توانست، داشت، خواست، آمد، آورد، برد (همان: ۶۰ و ۶۶). آنچه در نگاه اول جلب توجه می‌کند پرکاربرد بودن این افعال است. آیا در فارسی هم الگوی بسامد تأثیری در روند حذف «ب» از ابتدای افعال داشته است؟ پاسخ به این پرسش نیازمند تحقیقات آماری دقیق است.

دومین بحثی که در این بخش باید به آن پرداختن وجه در فارسی امروز است. از میان پنج سازوکار فعال در نظام وجه فارسی قدیم، دو سازوکار یعنی پسوندهای تصریفی «-ی» و «-اد» به فارسی امروز نرسیده‌اند و هرکدام فقط یک بازمانده در فارسی امروز به جا گذاشته‌اند. گونه «همی» نیز از بین رفته و گونه «می»، به صورت پیشوند، فقط در بافت شرطی‌های نامحقق و آرزوهای نامحقق به کار می‌رود. سایر کاربردهای آن (حال التزامی، گذشته ساده و فعل‌های امر و نهی) به فارسی امروز نرسیده است. در مقابل، «ب» به صورت پیشوند تصریفی التزامی در تمام بافت‌های التزامی و تمنایی و امری — به جز مواردی منظم که در ادامه معرفی خواهند شد — اجباری شده است، ولی کاربرد خود را در بافت‌های آینده‌نما و

فعل‌های وجه‌نما و مصدر از دست داده است. از سوی دیگر، در بافت‌هایی که برای «ب» و «می» در فارسی امروز ذکر شد، حضور آنها اجباری است و سازوکار فقدان رمزگذاری دستوری غیرفعال شده است. در سایر بافت‌هایی که در دوره قبل رمزگذاری آشکار وجه وجود نداشت، همچنان خلأ عناصر دستوری وجود دارد.

در این نظام نیز می‌توان یکی از اتفاقات دستوری را اصلی در نظر گرفت و بقیه اتفاقات را در سایه آن توجیه کرد، ولی در مورد توالی تاریخی اتفاقات به‌سادگی نمی‌توان اظهار نظر کرد. اتفاق دستوری اصلی، اجباری شدن «ب» در بافت‌های غیراخباری زمان حال است. مهم‌ترین خلأ در کاربرد اجباری «ب» - که ارزش بحث نظری دارد - افعال پیشوندی و مرکب و منفی و نهی است. افعال منفی و نهی و بعضی از افعال پیشوندی (مانند برگشتن و دریافتن) هیچ‌گاه «ب» نمی‌گیرند و بعضی از افعال پیشوندی (مانند فرارسیدن و فرود آمدن) و مرکب (مانند کار کردن و قرار دادن) می‌توانند با «ب» یا بدون آن به کار روند (← لازار ۱۳۸۴: ۱۷۶، ۱۷۸، ۳۲۴؛ ماهوتیان ۱۳۷۸: ۲۳۴) و بعضی از افعال مرکب (مانند فریاد زدن و اتو کشیدن) هم لزوماً باید «ب» بگیرند. در مجموع، وجود خلأ در فهرست نشان می‌دهد که فرایند دستوری‌شدگی «ب» هنوز تکمیل نشده است (مقایسه کنید با «می» که خلأ عمده‌ای در فهرست آن وجود ندارد). از سوی دیگر، وجود تنوع (صورت‌های دارای «ب» و بدون آن) و اینکه هرچه به گونه گفتاری نزدیک‌تر شویم، کاربرد «ب» بیشتر می‌شود (تا جایی که گاهی اجباری می‌شود) مشخصاً نشان‌دهنده آن است که پیشوند در حال گسترش دامنه کاربرد خودش است و فرایند دستوری‌شدگی همچنان در حال پیشروی است. جالب آن است که محدودیت‌های ظهور «ب» دقیقاً همان‌هایی است که در فارسی قدیم هم به صورت الگوی غالب و به شکل عمومی‌تر و قطعی‌تری وجود داشته است (← خانلری ۱۳۶۵: ۲۹۸/۲-۳۰۵، ۳۱۲-۳۱۳). علاوه بر این، در فارسی امروز، فعل‌های استثنائی بودن، داشتن و بایستن هم نشانه وجهی «ب» را نمی‌گیرند<sup>۱</sup>. نغزگوی کهن (۱۳۹۲: ۴۷) معتقد است که «حذف ب» از فعل وجهی 'باید'، در فارسی

۱. داشتن در فارسی امروز اصولاً در ساخت‌های کانونی التزامی و امری شرکت نمی‌کند (\*اگر بدارد...، \*بدار(ید)) و فقط در ساخت‌های حاشیه‌ای می‌آید: «اگر داشته باش...، داشته باش/باشید». ساخت‌های حاشیه‌ای در فارسی امروز هیچ‌گاه «ب» نمی‌گیرند.



امروز... می‌تواند به از دست رفتن هرچه بیشتر خصوصیات فعلی آن ربط داشته باشد<sup>۱</sup>.

به موازات گسترش کاربرد «ب» (هم‌زمان یا پیش یا پس از آن) دو سازوکار قدیمی پسوند «-ی» و پسوند «-اد» از میان رفته‌اند و منحصرأً «ب» نقش دستوری نشانهٔ وجه غیراخباری را بر عهده گرفته است. تنها بازماندهٔ پسوند «-ی» فعل بایستی است که به صورت می‌بایستی (تنها باهم‌آیی در فارسی امروز) نیز به کار می‌رود و مفاهیم وجه‌نمای الزام و توصیه را بیان می‌کنند. تنها بازماندهٔ «-اد» در فارسی امروز هم باد و مبادا است که برای بیان مفهوم تمنایی دعا به کار می‌روند. این بازمانده‌ها صرفاً تناوب‌هایی برای الگوی غالب به شمار می‌روند و قلمرو انحصاری ندارند (الگوی غالب برای این دو مفهوم، به ترتیب، استفاده از فعل باید/بایست/می‌بایست و فعل باشد است). از سوی دیگر، «ب» نتوانسته «می» را کاملاً شکست دهد و قلمرو رویدادهای نامحقق به طور انحصاری برای «می» باقی مانده است و «ب» در این قلمرو وجهی به کار نمی‌رود. همچنین سازوکار فقدان رمزگذاری دستوری برای افعال زمان حال متوقف شده است، ولی در زمان گذشته همچنان فعال است. یک فرضیهٔ اولیه و خام این است که زمان گذشته حوزهٔ کاربرد تکواژ نمودی «ب» بوده و تکواژ وجهی «ب» اصولاً وارد این حریم نشده است. وجه التزامی در زمان گذشته، یا با «می» بیان می‌شود (رویدادهای نامحقق)، یا با ساخت‌های حاشیه‌ای (مانند رفته باشد). سایر صورت‌های زمان گذشته (گذشتهٔ ساده، استمراری و تام) و نیز ساخت حاشیه‌ای آینده (مانند خواهم رفت) فاقد رمزگذاری ساخت‌واژی برای وجه‌اند.<sup>۱</sup>

در پایان، باید به مناقشه‌ای نظری دربارهٔ «می» در صورت حال اخباری پرداخت. تحلیل‌های مقاله حاضر اصولاً به این انتخاب نظری منجر می‌شود که این پیشوند، نشانهٔ نمود ناکامل است و سازوکار دستور زبان برای وجه اخباری در زمان حال، تکواژ صفر (فقدان رمزگذاری دستوری) است که در تقابل با «ب» (قطب مخالف در تمایز وجه) قرار می‌گیرد. انتخاب نظری دیگری که وجود دارد، قائل شدن به ادغام دو مقولهٔ دستوری نمود

۱. نگارنده اذعان دارد که تقسیم‌بندی صورت‌های واحدی چون «می‌رفت» به دو نوع استمراری و وجهی (به ترتیب در «عصرها زود به خانه می‌رفت» و «ای کاش عصرها زود به خانه می‌رفت») به لحاظ شمی و نظری قابل مناقشه است.

ناکامل و وجه اخباری در تکواژگونه «می» است (مرتبط دانستن این تکواژگونه با دو تکواژ مستقل). نگارنده تأکید می‌کند که این دو انتخاب صرفاً جنبه نظری دارند و تأثیری در واقعیت رفتاری فعل حال اخباری و نیز تأثیری در تحلیل ما از سایر بخش‌های نظام نمود و وجه در فارسی امروز ندارند.

## ۶ جمع‌بندی نظری

«شکل‌گیری تکواژهای دستوری از دل مواد واژگانی، فرایندی تدریجی است و به این معناست که در هر زبانی و در هر زمانی تکواژهای دستوری‌ای یافت می‌شوند که در مراحل مختلفی از شکل‌گیری خود هستند» (Bybee & Dahl 1989: 59). در واقع، فرایند دستوری‌شدگی تکواژها معمولاً یک روند بسیار طولانی است که قرن‌ها به درازا می‌انجامد. هرچه مدارک بیشتر و قدیمی‌تری از تاریخ یک زبان در دست باشد، پیگیری چنین فرایندهایی در آن زبان با دقت بیشتر و به طور کامل‌تر می‌تواند صورت گیرد. زبان‌های ایرانی با احتمالاً حدود سه هزار سال پیشینه مکتوب، بایگانی بسیار خوبی برای مطالعات زبان‌شناسی تاریخی به شمار می‌روند. قدیمی‌ترین اسناد زبان فارسی نیز دو هزار و چند صد سال قدمت دارند. پژوهش حاضر بر یک بازه زمانی هزار و هشتصد ساله از تاریخ زبان فارسی تمرکز کرده و شکل‌گیری دو پیشوند تصریفی «می» و «ب» را از قبل از ورودشان به فرایند دستوری‌شدگی تا آغاز این فرایند و میانه‌های راه و سرانجام تقریباً انتهای این مسیر طولانی (فارسی امروز) دنبال کرده و در هر مقطعی تعامل و رقابت این دو تکواژ را، با یکدیگر و با دیگر تکواژهای همانند و هم‌نقش، زیر نظر گرفته است. تصویر موجود از فرایند مذکور، مشخصاً در برخی مواضع، شفاف نیست یا شدیداً محل مناقشه است. در گزارش حاضر، چنین مواردی نیز به تفصیل لحاظ شده‌اند.

نخستین اتفاقی که در بحث مقاله حاضر قابل توجه است از میان رفتن ساخت‌واژه نمود فارسی باستان در روند گذار از دوره باستان به میانه (روند حرکت زبان به سوی تحلیلی‌تر شدن) است. حاصل این اتفاق، خلأ ساختواژی در بیان تمایز نمود در فارسی میانه است.

در این دوره، ابزارهای واژگانی (فعل، قیدها و سایر واژه‌های جمله) و نیز زمان دستوری (گذشته/ حال) عهده‌دار رمزگذاری تمایز نمود می‌شوند و، به تدریج، راه برای شکل‌گیری ابزارهای ساختواژی جدیدتر هموار می‌شود: یکی از قیدهای موجود در زبان (همی) داوطلب حرکت به سوی قلمرو فعل و خالی شدن تدریجی از معنای واژگانی خود به نفع نظام نمود می‌شود. در فارسی میانه و نیز تا چندین قرن در دوره نو، شاهد رفتارهای دوگانه از سوی این قید هستیم. از یک طرف، این عنصر همچنان رفتار قیدی خود را حفظ کرده و با فاصله از حوزه فعل یا در مجاورت آن ظاهر می‌شود؛ و از طرف دیگر، با فعل جمله همراه می‌شود و در باهم‌آیی با سایر عناصر قلمرو فعل (نشانه نفی، پیشوندهای اشتقاقی و جزء غیرفعلی فعل مرکب) - به اعتقاد نگزگوی کهن (۱۳۸۹) - رفتاری واژه‌بستی از خود نشان می‌دهد. پیشروی این تکواژ در مسیر دستوری‌شدگی نهایتاً منجر به تبدیل آن به وند تصریفی نمود در فارسی امروز می‌گردد (به صورت تکواژگونه «می») و حضور آن در تمام بافت‌های نمود ناکامل (به جز چند فعل) اجباری می‌شود.

دومین اتفاقی که در یک نگاه کلی به موضوع مورد بحث باید مورد توجه قرار گیرد، رفتار نظام وجه در دوره میانه و سرنوشت آن در دوره نو است. در فارسی میانه تقابل دو صیغگان پسوند تصریفی، وظیفه بیان تمایز وجه اخباری و التزامی را بر عهده دارد (وجه امری نیز با اخباری در یک دسته قرار می‌گیرد). در همان دوره میانه یا در فرایند گذار از میانه به نو، این تقابل خنثی می‌شود. در واقع، یکی از این دو صیغگان (صیغگان وجه اخباری) به دیگری نیز تسری می‌یابد؛ و در نتیجه دستور زبان، ابزار ساختواژی خودش برای رمزگذاری اطلاعات وجه را از دست می‌دهد و وظیفه بیان این تمایز بر عهده ابزار واژگانی (معنای واژگانی فعل، قیدها و سایر واژه‌های جمله) گذاشته می‌شود. در مرحله بعد، به تدریج، دستور زبان شروع به شکل‌دهی ابزار دستوری جدیدی می‌کند که حضور و غیاب آن، به ترتیب، بیانگر وجه غیراخباری (شامل التزامی و امری) و اخباری خواهد بود: تکواژ «ب» که در ابتدا رفتار قیدی دارد، به پیشوند اشتقاقی فعل تبدیل می‌شود و بعدها به تدریج، در جامعه یک پیشوند تصریفی،

دستوری‌تر می‌شود<sup>۱</sup> (نغزگوی کهن ۱۳۸۹ در مورد این تکواژ نیز به وجود مرحله واژه‌بستی – قبل از تبدیل به پیشوند تصریفی – معتقد است). در فارسی امروز، این پیشوند تصریفی در حجم بالایی از بافت‌ها اجباری است، ولی در حجم قابل ملاحظه‌ای از بافت‌ها هم اختیاری یا غیرمجاز است. در واقع، دستور زبان هنوز «ب» را چیزی از جنس پیشوندهای اشتقاقی فعل و جزء غیرفعلی فعل مرکب و عنصر نفی و نهی تلقی می‌کند و برای همه آنها فقط یک جایگاه خالی در قالب ساختاری فعل تدارک دیده است.

مسئله‌ای که در اینجا به لحاظ نظری، حائز اهمیت است، این است که خلأ ساختواژی در نظام نمود ظاهراً چند قرن زودتر از خلأ ساختواژی در نظام وجه ایجاد شده و، در نتیجه، نظام نمود زودتر از نظام وجه شروع به شکل‌دهی ساخت‌واژه تصریفی برای خود نموده است. پیامد منطقی این تقدم و تأخر این است که «می» در سیر دستوری‌شدگی خود، جلوتر از «ب» است. تنوع رسمی/گفتاری درباره رفتار «ب» نشان می‌دهد که فرایند دستوری‌شدگی آن همچنان در جریان است. ادامه یافتن این روند می‌تواند منجر به اجباری شدن این عنصر در بافت‌هایی شود که، در حال حاضر، کاربرد آن اختیاری و گفتاری است. در واقع، هرچه باهم‌آیی «ب» با عناصر ساختاری مذکور بیشتر شود، به معنای آن است که دستور زبان استقلال «ب» را بیشتر به رسمیت شناخته است و این پیشوند دستوری‌تر شده است. پیش‌بینی رده‌شناختی با توجه به الگوی دستوری‌شدگی در زبان‌ها این است که این روند تا مرحله اجباری شدن کامل «ب» در همه بافت‌ها پیش خواهد رفت. قاعدتاً برای چنین اتفاقی – در صورت وقوع – چند قرن زمان لازم است.

سومین اتفاق دستوری در بازه هزار و هشتصد ساله مورد نظر – که از قضا دوامی کوتاه دارد و چندین قرن بیشتر نمی‌پاید – شکل‌گیری کارکرد دیگری برای واژه‌بست تصریفی «ب» است: نشانه نمود کامل (در تقابل با «می») که در حال تبدیل به نشانه نمود ناکامل بوده

۱. شکل‌گیری نمود ناکامل، از طریق تعمیم ساخت‌واژه اشتقاقی، یکی از دو مسیری است که بایبی و همکاران در بررسی زبان‌های مورد مطالعه خود ترسیم کرده‌اند (Bybee et al. 1994: 145).

است). نقطه پایان این کارکرد برای «ب» احتمالاً حداکثر قرن دهم هجری (و شاید حتی تا چند قرن قبل‌تر) است. نقطه آغاز شکل‌گیری این کارکرد هم می‌تواند اواخر دوره میانه یا اوایل دوره نو (تأثیرگذاری فارسی نو بر فارسی میانه در رونویسی‌ها و نسخه‌برداری‌های متون فارسی میانه در قرن‌های اولیه دوره اسلامی) باشد. با این حال، در تصویر کلی رفتار نظام نمود و وجه - که در مقاله حاضر دنبال می‌شود - اختلاف بر سر چند قرن چندان قابل اعتنا نیست. همچنین برخی دست‌نویسان، شواهدی از نقش این عنصر به عنوان پیشوند اشتقاقی فعل به دست داده‌اند و حتی به کلی منکر تصریفی بودن این تکواژ و وجود کارکرد نمودی آن شده‌اند. بر اساس استدلال‌ها و داده‌هایی که در مقاله حاضر ارائه شد، از سویی کارکرد اشتقاقی این پیشوند در داده‌های مورد نظر آنان قابل تأیید است، ولی از سوی دیگر، از دید نگارنده، تردیدی در تصریفی بودن این عنصر در طیف وسیعی از داده‌های موازی وجود ندارد. در عین حال، این دو رفتار منافاتی هم با یکدیگر ندارند، چراکه تصریفی شدن یک تکواژ صرفاً مرحله‌ای متأخرتر در روند دستوری شدن آن است؛ همچنان که تبدیل شدن به وند اشتقاقی نیز مرحله‌ای متأخرتر و دستوری‌تر از حرف اضافه یا قید است.

چهارمین اتفاق دستوری که باید مد نظر قرار داد، تحولاتی است که تکواژ *-ēh* / «-ی» از ابتدای دوره میانه تا اواسط دوره نو (شاید تا حدود قرن هشتم) پشت سر گذاشته است. این تکواژ که قدیمی‌ترین عضو نظام‌های نمود و وجه در زبان فارسی محسوب می‌شود، بازمانده صیغگان تصریفی وجه تمنایی در فارسی باستان (به عنوان یک وجه دستوری‌شده مستقل) است و در فارسی میانه به صورت پسوند تصریفی برای وجه تمنایی و نامحقق به کار می‌رفته است. این پسوند در فارسی نو هم عمدتاً همین کارکرد را دارد، ولی دامنه کاربرد آن به حوزه عمومی وجه التزامی (شرطی‌ها و رویدادهای نامحقی که به تحقق نزدیک‌ترند) نیز کشیده شده است. همچنین در دوره نو، کاربرد این پسوند به نمود ناکامل (احتمالاً فقط از نوع عادتی) نیز بسط می‌یابد که تبیین نظری آن در بخش ۴-۱-۴ مطرح شد. در نهایت، احتمالاً در اواسط دوره نو، کاربرد پسوند مورد بحث متوقف می‌شود و این عنصر از هر دو

نظام نمود و وجه کنار گذاشته می‌شود. علت شکست خوردن آن از «می» و «ب» در رقابت را احتمالاً چنین می‌توان توضیح داد که پسوندهای تصریفی که به انتهای مسیر دستوری شدگی خود رسیده‌اند، به لحاظ نظری، به زوال نزدیک‌ترند و اتفاق بعدی برای آنها در ادامه فرایند دستوری شدگی، حذف خواهد بود.

پنجمین و آخرین اتفاق مهمی که در نظام نمود و وجه رخ داد، این است که در نیمه دوم دوره نو (شاید مقارن با زوال «-ی» یا اندکی بعدتر) تکواژ «می»، به عنوان پیشوند تصریفی نمود ناکامل، در بافت‌های نامحقق به صورت نشانه وجه نامحقق بازتحلیل شد و حضورش در آن بافت اجباری گردید. نکته‌ای که در اینجا ارزش بحث نظری دارد این است که ظاهراً، برای نظام وجه فارسی، استقلال وجه نامحقق مهم بوده که به محض کنار رفتن «-ی»، جایگزینی برای آن در نظر گرفته است. بنابراین، نظام وجه در فارسی امروز، چهار عضو دارد: وجه اخباری بدون رمزگذاری دستوری یا با نشانه «می» (بسته به تحلیل نظری ما از این صورت)؛ وجه التزامی با نشانه «ب» فقط در زمان حال؛ وجه امری با نشانه «ب» ولی با پسوند مطابقت متفاوت در یکی از صورت‌ها؛ و وجه نامحقق با نشانه «می» فقط در زمان گذشته.

در پایان، به پدیده مقطعی با هم‌آیی‌ها در نظام نمود و وجه فارسی نیز باید اشاره شود. هم‌چنان که در بخش ۴ به تفصیل نشان داده شد، در فارسی نو، تا چندین قرن، نمونه‌های فراوانی از باهم‌آیی دو نشانه نمود یا باهم‌آیی دو نشانه وجه دیده می‌شود. یک توضیح برای این باهم‌آیی‌ها این است که، در آن ساخت‌ها، دست کم یکی از دو نشانه هنوز رفتار قیدی داشته است. در کنار این توضیح، توضیح دیگری که قطعاً برای برخی نمونه‌ها امکان‌پذیر است این است که آنها نمونه‌هایی از نشان‌گذاری مضاعف در نظام نمود یا وجه به شمار می‌روند. چنین ساخت‌هایی در زبان‌ها معمولاً به دوره گذار تعلق دارند و علت شکل‌گیری آنها این است که تغییرات دستوری در زبان معمولاً به طور ناگهانی صورت نمی‌گیرد و، در نسل‌های بینابین، ساخت‌های بینابین شکل می‌گیرند. این نشان‌گذاری‌های مضاعف آشکارا غیراقتصادی‌اند و، به لحاظ نظری، نهایتاً به سوی ناپدید شدن یا به سوی ایجاد تغییر در

نقش دستوری یکی از نشانه‌های مضاعف پیش می‌روند. نظام نمود و وجه فارسی، راه اول را انتخاب کرده‌اند و این باهم‌آیی‌ها در نیمه دوم دوره نو ناپدید شده‌اند. در مجموع، پیگیری تفاوت‌های ظریف احتمالی تکواژها در دوره‌هایی که سازوکارهای موازی وجود دارد، و تعیین منشأ گویشی احتمالی بعضی رفتارها، همواره، آرمان‌شهر سبک‌شناسان و دستورنویسان فارسی بوده و هست. پژوهش‌های آتی می‌تواند در این مسیر حرکت کند.

### منابع

- آقاریع، ابوالحسن (۱۳۸۳)، گویش راجی هنجن، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۷۳)، زبان پهلوی: ادبیات و دستور آن، تهران: معین.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵)، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران: سمت.
- احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰)، دستور تاریخی فعل، تهران: فطره.
- اخلاقی، فریار (۱۳۸۶)، «بایستن، شدن و توانستن: سه فعل وجهی در فارسی امروز»، دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۳، ص ۸۲-۱۳۲.
- استاجی، اعظم (۱۳۷۹)، «پیشوند be- در گویش سبزواری و نقش‌های ممیز آن»، مجموعه مقاله‌های پنجمین کنفرانس زبان‌شناسی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ص ۵۷-۶۶.
- اسماعیلی، محمد مهدی (۱۳۹۰)، گنجینه گویش‌های ایرانی (استان اصفهان ۱)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ایلخانی‌پور، نگین (۱۳۹۴)، صفات وجهی در زبان فارسی، تهران: نشر مرکز.
- برجیان، حبیب (۱۳۹۴)، گنجینه گویش‌های ایرانی (استان اصفهان ۲)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- برونر، کریستوفر ج. (۱۳۷۶)، نحو زبان‌های ایرانی میانه غربی، ترجمه سعید عریان، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- بهار، محمد تقی (۱۳۷۳)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، تهران: امیرکبیر.
- خانلری، پرویز (۱۳۶۵)، تاریخ زبان فارسی، تهران: فردوس.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲)، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، تهران: سمت.
- راستارگویا، و. س. (۱۳۷۹)، دستور زبان فارسی میانه، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

راشد محصل، محمدتقی (۱۳۷۰)، زند بهمن‌یسن، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.  
راهنمای زبان‌های ایرانی (۱۳۸۲)، ویراسته رودیگر اشمیت، ترجمه آرمان بختیاری و همکاران، تهران:  
ققنوس.

رضایتی کیشه‌خاله، محرم (۱۳۸۵)، زبان تالشی (توصیف گویش مرکزی)، رشت: فرهنگ ایلیا.  
سبزی‌علی‌پور، جهان‌دوست (۱۳۸۹)، زبان تاتی. رشت: فرهنگ ایلیا.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۹۴)، گنجینه گویش‌های ایرانی (تاتی خلخال)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.  
صادقی، علی‌اشرف (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۸۰)، نگاهی به گویش‌نامه‌های ایرانی (مجموعه‌ای از نقدها و بررسی‌ها)، تهران: فرهنگستان  
زبان و ادب فارسی.

صدری، جمال (۱۳۸۶)، گویش مشکنان، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.  
صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۸۳)، ویژگی‌های نحوی زبان فارسی در نثر قرن پنجم و ششم هجری، تهران:  
فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

غنی، ناهید (۱۳۸۷)، بررسی چند متن فارسی - یهودی کهن، تهران: نشر دانش ایران.  
فخرو، علی‌اکبر و عصمت اسماعیلی (۱۳۸۹)، توصیف دستوری گویش سرخه‌ای، سمنان: دانشگاه  
سمنان.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۳)، فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی، تهران: سروش.  
\_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، دستور مختصر تاریخی زبان فارسی، تهران: زوّار.  
کلباسی، ایران (۱۳۷۳)، گویش کلیمیان اصفهان (یک گویش ایرانی)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و  
مطالعات فرهنگی.

لازار، ژیلبر (۱۳۸۴)، دستور زبان فارسی معاصر، ترجمه مهستی بحرینی، تهران: هرمس.  
ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۷۸)، دستور زبان فارسی، ترجمه مهدی سمائی، تهران: نشر مرکز.  
مفیدی، روح‌الله (۱۳۹۰ الف)، «بودن و داشتن: دو فعل ایستای فارسی»، دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)،  
ش ۷، ص ۵۸-۸۹.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۰ ب)، ساخت رویداد و عوامل سازنده آن در زبان فارسی، رساله دکتری زبان‌شناسی،  
تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

نجفیان، آرزو (۱۳۹۱)، زبان‌ها و گویش‌های خراسان، تهران: کتاب مرجع.  
نذرگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۷)، «بررسی فرایند دستوری‌شدگی در فارسی جدید»، دستور (ویژه‌نامه نامه  
فرهنگستان)، ش ۴، ص ۳-۲۴.



- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹)، «از واژه‌بست تا وند تصریفی: بررسی تحول تاریخی بعضی واژه‌بست‌های فارسی جدید»، دستور (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش ۶، ص ۷۷-۹۹.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲)، «تغییرات نقشی 'ب' در فارسی نواز منظر دستوری‌شدگی»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی واژه‌بست در زبان‌های ایرانی، تهران: نشر نویسه، ص ۳۷-۵۹.
- همایون، همداخت (۱۳۷۱)، گویش افتری، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- ARCHE, Maria J. (2014), "About the Primitives of Aspect across Languages", *Natural Language and Linguistic Theory*, 32, pp. 711-733.
- BRUNER, Christopher J. (1977), *A Syntax of Western Middle Iranian*, Delmar, New York: Caravan Books.
- BYBEE, Joan L. (1985), *Morphology: A Study of the Relation between Meaning and Form*, Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.
- BYBEE, Joan L. and Östen DAHL (1989), "The Creation of Tense and Aspect Systems in the Languages of the World", *Studies in Language*, 13: 1, pp. 51-103.
- BYBEE, Joan L. et al. (1994), *The Evolution of Grammar: Tense, Aspect, and Modality in the Languages of the World*, Chicago and London: The University of Chicago Press.
- COMRIE, Bernard (1976), *Aspect*, Cambridge: Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_ (1985), *Tense*, Cambridge: Cambridge University Press.
- DAHL, Östen (1985), *Tense and Aspect Systems*, New York: Basil Blackwell.
- DAHL, Östen and Viveka Velupillai (2013a), "Perfective/ Imperfective Aspect", *The World Atlas of Language Structures Online*, M. S. DRYER & M. HASPELMATH (eds.), Leipzig: Max Planck Institute for Evolutionary Anthropology (available online at <http://wals.info/chapter/65>).
- \_\_\_\_\_ (2013b), "Tense and Aspect", *The World Atlas of Language Structures Online*, M. S. DRYER & M. HASPELMATH (eds.), Leipzig: Max Planck Institute for Evolutionary Anthropology (available online at <http://wals.info/chapter/s7>).
- DE HAAN, Ferdinand (2011), "Typology, Tense, Aspect and Modality Systems", *The Oxford Handbook of Linguistic Typology*, J.J. SONG, Oxford: Oxford University Press, pp. 445-464.
- ESTAJI, Azam and Vit BUBENIK (2007), "On the Development of the Tense/Aspect System in Early New and New Persian", *Diachronica*, 24, pp. 31-55, John Benjamins.
- HOLI, J. (1943), "Etudes d'aspect, *Acta Jutlandica*", 15: 2.
- KENI, Roland (1953), *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
- LAZARD, Gilbert (1963), *La Langue des Plus Anciens Monuments de la Prose Persian*, Paris: Librairie C. Klincksieck.
- \_\_\_\_\_ (1968), "La dialéctologie du judéo-persan", *Studies in Bibliography and Booklore*, pp. 77-98.

- LYONS, John (1995), *Linguistic Semantics: An Introduction*, Cambridge: Cambridge University Press.
- PALMER, F. R. (2001), *Mood and Modality*, 2<sup>nd</sup>ed, Cambridge: Cambridge University Press.
- SAEED, John I. (2009), *Semantics*, 3<sup>rd</sup>ed, United Kingdom: Wiley-Blackwell.
- SMITH, Carlota (1991), *The Parameter of Aspect*, Dordrecht: Kluwer Academic.
- TALEQHANI, Azita H. (2008), *Modality, Aspect and Negation in Persian*, United Kingdom: John Benjamins.
- TAVANGAR, Manoochehr and Mohammad Amouzadeh (2009), "Subjective Modality and Tense in Persian", *Language Direct*, 31 pp. 853-873.
- TIMBERLAKE, Alan (2007), "Aspect, Tense, Mood", *Language Typology and Syntactic Description, vol. III: Grammatical Categories and the Lexicon*, T. SHOPEN (ed.), 2<sup>nd</sup>ed., Cambridge: Cambridge University Press.

